بغیة الطالب لإیمان ابی‌طالب ـ محمد بن رسول برزنجی شافعی، تصحیح و تحقیق: سید مجتبی میرشاه‌ولدی- حمید سلیم گندمی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال سیزدهم، شماره ۴۹ «ویژه حضرت ابوطالب علیه‌السلام»، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۲۳ـ ۱۶۴

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

بغیة الطالب لإیمان ابی‌طالب

عبدالرسول برزنجی شافعی (متوفی ۱۱۰۳)
تصحیح و تحقیق: سید مجتبی میرشاه‌ولدی *
حمید سلیم گندمی**

چکیده: بغیة الطالب لإیمان ابی‌طالب، رساله‌ای در اثبات ایمان ابوطالب از محمد بن رسول برزنجی دانشور شافعی (متوفی ۱۱۰۳ ق) است. وی سخن را با تعریف اسلام و ایمان آغاز می‌کند و به نقل از محدثان و متکلمان سنّی، سخن گفتن به لفظ توحید و نبوت را شرط انحصاری ایمان نمی‌داند، بلکه هر کاری را که ایمان به خدا و رسول را نشان می‌دهد، نشان دهندهٔ ایمان می‌داند. به نظر وی، بر اساس اشعار و مواقف ابوطالب، باید او را در شمار پیشکسوتان در ایمان به پیامبر دانست. آنگاه به برخی از اشکالهایی که در این زمینه مطرح شده، پاسخ می‌گوید. برزنجی پیش از این رساله، رساله‌ای دیگر به نام سداد الدین نگاشته که در این نوشتار، به آن ارجاع می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: برزنجی، محمد بن رسول (م ۱۱۰۳ ق)؛ بغیة الطالب لإیمان ابی‌طالب (کتاب)؛ ایمان ابوطالب – دانشمندان اهل تسنن؛ سداد الدین (کتاب).

---

*. پژوهشگر مؤسسه کتابشناسی شیعه قم.
**. عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملّی جمهوری اسلامی ایران، دانشجوی دوره دکتری دانشگاه آزاد، واحد تهران شمال.

مقدمه

السید الشریف محمد بن رسول (عبد الرسول) الحسینی البرزنجی الشافعی الشهرزوری ثم المدنی (۱۰۴۰– ۱۱۰۳ هـ)

محمد بن رسول الحسینی البرزنجی، در «شهرزور» یکی از قریه های «برزنج» در سال ۱۰۴۰ متولد شد و بعد از مراحل رشد، از اساتیدی فاضل همچون ملا زیرک و علامه ثانی ملا شریف الصدیقی الکورانی بهره برده و برای اخذ علوم و سپری کردن مراتب علمی به شهرهایی مانند ماردین، حلب، یمن و دمشق شام و روم و مصر و بغداد مسافرت کرد و از علمای این دیار بیشترین بهره‌ها را برد. بعد از آن راهی مدینه منوره شده و از محضر عارف ربانی، علامه شیخ ابراهیم کورانی و عارف بالله شیخ احمد قشاقشی کسب فیض نموده و طریقه صوفیه را برگزید و تا پایان عمر در مدینه منوره بود تا این که در سال ۱۱۰۳ هـ فوت کرد.

برخی از آثار ایشان عبارتند از: أنهار السلسبیل لریاض أنوار التنزیل ومزاج الزنجبیل لحیاض اسرار التأویل في التفسیر، ضیاء السراج في لیلة الاسراء والمعراج، الإشاعة لاشراط الساعة، بغیة الطالب لایمان أبي‌طالب، النفحة الفایحة فی مسائل الفاتحة و غیره.

بغیة الطالب لایمان أبی‌طالب، از جمله آثار ایشان است که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است. بعد از در اختیار قرار گرفتن این نسخه، تایپ و بازخوانی نسخه و تخریج مصادر آن صورت گرفت تا به عنوان مقاله‌ای علمی در مجله سفینه چاپ شود. این خدمت کوچک را به پیشگاه مقدس حضرت ابوطالب علیه‌السلام تقدیم داشته به امید آن که اندیشمندان و فرهیختگان، بدور از هر گونه تعصبی از آن استفاده کنند. سزاوار است کمال تشکر و قدردانی خود را از جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ اسماعیل بحرانی داشته باشم که با در اختیار قرار دادن این نسخه روشنگر راه حق و حقیقت گردیدند و از خداوند

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

متعال توفیق روز افزون را برای ایشان و تمام کسانی که در این راه زحمت کشیدند، خواستارم.

بسم الله الرحمن الرحیم ملهم الصواب لذوی الالباب الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین و علی آله و صحبه اجمعین اما بعد فانا لمّا اثبتنا نجاة الوالدین الشریفین بالادلة الثابتة و رددنا شبهات المعارضین و سلکنا فی ذلک طریق الانصاف و نصبنا میزان العدل فی طرفی القبول و الرد فی رسالة سمیناها **سداد الدین و سداد الدین** احببنا ان نؤلف اخری فی اثبات نجاة عمّه ابی‌طالب تتمیماً للفایدة و تکمیلاً لجاه سید الاولین والآخرین المبعوث رحمة للعالمین فضلاً عن الاهلین والاقربین و نستمد من الله تعالی و روحانیة رسول الله صلی الله علیه و سلم سمیناها **بغیة الطالب لإیمان ابی‌طالب** و لنقدم بین یدی الشرع مقدمة علی سبیل الاختصار

(**ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیاتنا و توفنا مع الابرار**)[1]

قال القاضی عضدالدین فی المواقف فی المقصد الاول من المرصد الثالث من الموقف السادس حقیقة الایمان عندنا و علیه اکثر الائمة کالقاضی و الاستاد، التصدیق للرسول فیما علم مجیئه به ضرورة فتفصیلاً فیما علم تفصیلاً و اجمالاً فیما علم اجمالاً.

قال شارحه الشریف یعنی بقوله عندنا اتباع الشیخ ابی الحسن و وافقهم علی ذالک الصالحی والراوندی من المعتزلة قال فهو فی الشرع تصدیق خاص انتهی.[2]

وساق الادلة علی ذلک و قال الفاکهانی فی شرح الاربعین النواویة: "الاسلام شرعا هو الانقیاد بالافعال الظاهرة الشرعیة" و لذلک قال صلی الله علیه و سلم فیما رواه انس رضی الله عنه الاسلام علانیة و الایمان فی القلب[3] رواه ابن ابی شیبه فی مسنده والایمان فی الشرع التصدیق بالقواعد الشرعیة کما نبّه علیه فی هذاالحدیث قال بعض من تکلم علی هذاالحدیث یعنی حدیث جبریل فی الایمان و الاسلام قد استفدنا من هذا الحدیث ان

۱. آل عمران (۳): ۱۹۳.

۲. المواقف، ج ۳، ص ۵۳۳.

۳. مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۳٤-۱۳۵.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

الاسلام و الایمان حقیقتان متباینتان لغة و شرعا کما دل علیه حدیث جبریل هذا و غیره. غیر ان الشرع قد توسع فیهما فاطلق اسم کل منهما علی حقیقة الآخر و هو من باب التوسع و التجوز علی عادة العرب فی ذلک انتهی حاصله.

اقول الحق انهما کما قال متباینان مفهوما و لکنهما بینهما عموم و خصوص من وجه صدقا فیجتمعان فی المصدِّق المقرّ بالشهادتین و ینفرد الاسلام فی المنافق و الایمان فی المصدّق اذا لم ینطق بالشهادة و لکن انما یکون مؤمنا بینه و بین الله اما فی ظاهر الشرع فهو کافر. و هذا معنی قول الفاکهانی و غیره ان المسلم قد یکون مؤمنا فی بعض الاحوال و لا یکون فی بعضها والمومن مسلم فی جمیع الاحوال فکل مسلم مومن و لیس کل مؤمن مسلما انتهی.[1]

ای شرعا فقد قال العلامة الشریف فی شرح المواقف : لو علم انه شد الزّنّار لا لتعظیم دین النصاری و اعتقاد حقیّقة لم یحکم بکفره فیما بینه و بین الله تعالی کما فی سجود الشمس انتهی.[2]

و قال السغناقی فی السدید شرح التمهید رحمه الله تعالی ان کون الایمان هو التصدیق فقط هو الروایة الصحیحة عن الامام ابی حنیفه رحمه الله تعالی. و قال الشیخ قاسم فی حاشیة المسایرة هذا القول مرویّ عن ابی حنیفه رحمه الله نص علیه فی کتاب العالم و المتعلم و هو اختیار الشیخ ابی منصور والحسین بن الفضل و المحققین من اصحابنا و وجه ذلک ان الایمان عند تعارف ارباب اللسان هو التصدیق فحسب و ان التصدیق لما کان امرا باطنیّا لا یوقف علیه و لا یمکن بناء احکام الشرع علیه جعل الشرع العبارة عما فی القلب بالاقرار امارة علی التصدیق و شرطا لاجراء الاحکام قال و الدلیل علی صحة ما ذکرنا جواب النبی صلی الله علیه و سلم لسؤال جبریل بقوله ان تؤمن بالله و ملائکته الی آخر ما ذکر[3]انتهی ملخّصاً و هو مأخوذٌ من الکفایة للصابونی.

و عبارة کتاب العالم والمتعلم الإیمان هو التصدیق و المعرفة و الیقین والإقرار هو الاسلام و الناس فی التصدیق علی ثلاثة منازل فمنهم من یصدق بالله و بما جاء منه بقلبه

۱. شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱٤٥.
۲. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۳۲.
۳. السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۰۳.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

و بلسانه ومنهم من یصدق بلسانه و یکذب بقلبه و منهم من یصدق بقلبه و یکذب بلسانه. فمن صدق بقلبه و بلسانه فهو مؤمن عندالله و عندالناس ومن صدق بلسانه و کذب بقلبه کان عندالله کافراً و عندالناس مؤمناً لان الناس لا یعلمون ما فی قلبه و علیهم ان یسمّوه مؤمناً بما ظهر لهم من الإقرار بهذه الشهادة و لیس لهم ان یتکلفوا علم القلوب و منهم من یکون عندالله مؤمناً و عندالناس کافراً و ذلک بان الرجل یکون مؤمناً بالله و یظهر الکفر بلسانه فی حال التقیّة فیسمّیه من لا یعرف انه یتقی کافراً و هو عندالله مؤمنٌ انتهی بلفظه.[1] وقال قبل هذا بفصول من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه لم یکن عندالله تعالی مؤمناً و من آمن بقلبه و لم یتکلم بلسانه کان عندالله مؤمناً انتهی.

و قال بعده بفصول انا نسمّی اناساً مؤمنین بما یظهر لنا منهم و عسی ان یکونوا عندالله کفاراً و آخرین نسمّیهم کفاراً بما یظهرون لنا من زیّ الکفار من غیر ان یکون فیهم من زیّ المؤمنین و عسی ان یکونوا عندالله مؤمنین من قبل ایمانهم بالله من غیر ان نعلم ذلک مهنم فلا یؤاخذنا الله بذلک لأنه لم یکلفنا علم القلوب و السرائر انتهی بلفظه و هو غایة فی التحقیق و بالله العون و التوفیق.

و قال الشیخ ابن حجر فی شرح الاربعین: و اما ما وقع للنووی فی شرح مسلم من نقله اتفاق اهل السنة من المحدثین و الفقهاء والمتکلمین علی انّ من آمن بقلبه و لم ینطق بلسانه مع قدرته کان مخلداً فی النار فمعترضٌ بانه لا اجماع علی ذلک و بانّ لکلٍ من الأئمة الأربعة قولاً انه مؤمنٌ عاصٍ بترک التلفظ بل الذی علیه جمهور الاشاعره و بعض محققی الحنفیة کما قال المحقق الکمال ابن الهمام و غیره انّ الاقرار باللسان انما هو شرطٌ لإجراء احکام الدنیا فحسب انتهی.

و قال العلامة العینی فی شرح البخاری ان الاقرار باللسان قال بعضهم شرطٌ لإجراء الاحکام حتی ان من صدّق الرسول فی جمیع ما جاء به فهو مؤمنٌ فیما بینه و بین الله و إن لم یقرّ بلسانه و قال حافظ الدین النسفی:هو المروی عن ابی حنیفة و الیه ذهب الاشعری فی اصحّ الروایتین و هو قول ابی منصور الماتریدی.

انتهی الغرض من کلام العینی.[2]

۱. الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة، ج ۱، ص ۴۹.

۲. عمدة القاری، ج ۱، ص ۱۰۳.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

وقد قرر الغزالی رحمه الله هذا المذهب فی الاحیاء و غیره من کتبه و اطال فیه و هو قول امام الحرمین و قد تقدّم عن المواقف انه قول الاشاعرة و قول القاضی و الاستاد و عن شارحه انه قول جمع من المعتزلة و نسبه التفتازانی الی جمهور المحققین وایّد هذا القول شیخنا سلمه الله تعالی فی قصد السبیل و استدل له باحادیث منها :قوله صلی الله علیه و سلم "من علم ان الله ربه و انی نبیه صادقاً بقلبه و اومی الی جلدة صدره حرم الله لحمه علی النار" رواه الطبرانی فی الکبیر عن عمران بن حصین.[1]

و منها قوله صلی الله علیه و سلم "من مات و هو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة" رواه الشیخان عن عثمان بن عفان.[2]

و منها "من لقی الله لا یشرک به شیئاً دخل الجنة"[3] رواه الطبرانی عن سلمة بن نعیم الاشجعی قال: قلت یا رسول الله و ان زنی و ان سرق قال و ان زنی و ان سرق.

و منها قوله صلی الله علیه و سلم "لا یدخل النار احد فی قلبه مثقال حبة خردل من ایمان"[4] اخرجه مسلم عن ابن مسعود و منها "من مات لا یشرک بالله شیئاً دخل الجنة" رواه مسلم عن ابن مسعود و جابر[5].

اقول وفی احادیث الشفاعة من هذا شیئٌ کثیر حتی یقال له صلی الله علیه و سلم اخرج من النار من فی قلبه ادنی ادنی ادنی من مثقال حبة خردل من ایمان. ادنی ثلاث مرات و هو فی صحیح مسلم[6] و سنورد بعضها فی فصل.

و نقل التفتازانی فی شرح المقاصد وابن الهمام فی المسایرة وابن حجر فی شرح الاربعین ان شرط نجاته فی الآخرة اذا لم یطالب به فامتنع عناداً

اقول المراد عناداً للاسلام و عبارة التفتازانی علی وجه الاباء ای والمراد الاباء عن الاسلام و یفهم من هذا القید انه لو ترک النطق بعد المطالبة لا اباءً عنه عناداً بل لخوف

۱. المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۲٤.
۲. مسند أحمد، ج ۱، ص ٦٥؛ السنن الکبری، ج ٦، ص ۲۷٤، حدیث ۱۰۹٥۳.
۳. مسند الشامیین، ج ۲، ص ۱۱٥، حدیث ۱۰۲۰.
٤. صحیح مسلم، ج۱، ص ٦٥.
٥. صحیح مسلم، ج۱، ص ٦٥.
٦. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲٦.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

من ظالم او من ملامة او مسبة عند من يعظم ذلک و يتحرج منه و قلبه مطمئن بالايمان انه لا يكون كافراً بينه و بين الله بل لو تكلم بالكفر و الحالة هذه لا يضره و هو كذلک قال تعالى (**الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان**)[1] و قد بسطنا القول على بيان الايمان فى *انهار السلسبيل و مزاج الزنجبيل* و فى *مرقاة الصعود* فراجعهما ان شئت.

ثم ليعلم ان المراد بالنطق بالشهادتين ليس النطق بخصوصهما خلافاً للغزالى رحمه الله كما ذكر النووى فى الروضة و نسبه الى الجميع فنقل عن الحليمى فى منهاجه انه قال: لا خلاف ان الايمان ينعقد بغير القول المعروف و هو كلمة لا اله الا الله حتى لو قال لا اله غير الله او ما عدا الله او سوى الله او ما من اله الا الله او لا اله الا الرحمن او لا رحمن الا الله او البارى فهو كقوله لا اله الا الله انتهى[2].

و كذا قالوا فى الشهادة الثانية حتى لو قال محمد نبى الله او مبعوثه او احمد او الماحى او غير ذلک او ما يؤدى ذلک باللغات العجمية صحّ اسلامه و حكم بكونه مسلما

اذا علمت فنقول تواترت الاخبار ان ابا طالب كان يحب النبى صلى الله عليه و سلم و يحوطه و ينصره و يعينه على تبليغ دينه و يصدقه فيما يقول و يأمر اولاده كجعفر و على باتباعه و نصره و كان يمدحه فى اشعاره و انه قد نطق بحقيّة دينه

فمن كلامه المعروف بين الخاصّ و العام

و لقد علمت بان دين محمد من خير اديان البرية ديناً[3]

لولا الملامة او حذارى سبة لوجدتنى سمحاً بذاک مبيناً[4]

و قال

الم تعلموا انا وجدنا محمداً رسولا كموسى صحّ ذلک فى الكتب [5]

و قد وصى قريشاً عند موته باتباعه و قال: والله لكانى به قد غلب و دانت له العرب و العجم فلا يسبقنكم اليه سائر العرب فيكونوا اسعد به منكم

---

١. النحل (١٦) : ١٠٦.

٢. روضة الطالبين، ج ٧، ص ٣٠٢.

٣. طبقات الشافعية الكبرى، ج ١، ص ٨٨.

٤. الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ج ٤، ص ١٤٢.

٥. طبقات الشافعية الكبرى، ج ١، ص ٨٨.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

فقد حصل منه التصديق بقلبه بل و بلسانه فعلی هذا فهو فی الآخرة ناجٍ و یدخل الجنة فان قلت قد صحّ الحدیث بکفره و بکونه فی النار فلا یمکنک القول بنجاته لانه صلی الله علیه و سلم قد اخبر بحاله فیما بینه و بین الله تعالی فی الآخرة فدلّ علی انه لم یکن مصدقا بقلبه و ما صدر منه من نصرة النبی صلی الله علیه و سلم کان من باب حمیّة العرب و الانفة من ان یغتال ابنه من بین یدیً و قد کفله بذلک عبدالمطلب الی غیر ذلک.

قلت الجواب ان نفس الحدیث الذی ذکرت یدلّ علی نجاته و ذلک ان الله تعالی قد اخبر عن الکفار **بانهم لا یخفف عنهم من عذابها**[۱] **و بانهم (لا یفتر عنهم)**[۲] **و بانهم (ما هم منها بمخرجین)**[۳] الی غیر ذلک و قد صحّ انه فیه نزل **ما کان للنبی** الی قوله **انهم اصحاب الجحیم**[۴] و قد ورد فی الاثر الصحیح ان الجحیم هی الطبقة السادسة من النار و اخبر صلی الله علیه و سلم انه اخرج من طمطام النار و غمراتها الی ضحضاح منها و خفف عنه من عذابها و جعل اخفّ اهل النار عذابا البس نعلین من النار فصارت النار لا تغطی ظهور رجلیه و ان کان یغلی دماغه من حرّها فان تاثیرها من داخل جسده و هذه هی اعلی النار لا اعلی منه بحیث ما مسّت النار الا تحت قدمیه و لیس هذه الا فی الطبقة الفوقانیة التی هی مکان عصاة هذه الامة و قد صحّ ان هذه الطبقة بعد ما یخرج منها عصاة هذه الامة تنطفی نارها و تصفق الریح ابوابها و ینبت فی قعرها الجرجیر ولا یجوز ان ینبت فی قعرها الجرجیر و فی قعرها نار تمسّ تحت القدم فوجب ان یخرج منها ابو طالب بهذه الادلة و کلها صحیحة

ثم نقول قد ورد فی الصحیح انه صلی الله علیه و سلم قال شفاعتی لاهل الکبائر من امتی[۵] و فی لفظ لمن لم یشرک بالله شیئاً و اللام للاختصاص مثل الحمد لله و معناه شفاعتی مختصة باهل الکبائر و یؤیده ما رواه لیث عن مجاهد عن ابی هریرة مرفوعاً انما

۱. لَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ. البقرة (۲): ۱۶۲.

۲. لَا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ. الزخرف (۴۳): ۷۵.

۳. وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِینَ. الحجر(۱۵): ۴۸.

٤. التوبه (۹): ۱۱۳.

۵. سنن أبی داود، ج ۲، ص ٤۲۱، حدیث ٤۷۳۹.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

الشفاعة يوم القيامة لمن عمل الكبائر من امتی[1] ألحديث اورده القرطبی فی التذكرة هكذا بلفظ انما الدالً علی الحصر يعنی ان الشفاعة التی لغفران الذنوب تختصً باهل الكبائر فان الصغائر تكفرها اجتناب الكبائر و الكفار لا تنفعهم شفاعة الشافعين لان الله لا يغفر ان يشرک به و اذا لم تغفر لا تدخل تحت الشفاعة لان كل عذاب فی مقابلة ذنب ما لم يغفر ذلک الذنب لا يرفع عنه العذاب الذی فی مقابلته و اذا لم يغفر الشرک صدق انه لا تنفعه شفاعة الشافعين و الشافعين جمع محلی باللام فيفيد العموم فتدخل شفاعته صلی الله عليه و سلم

و قال ابن عباس فی قوله تعالی (لا يملكون الشفاعة الاّ من اتخذ عند الرحمن عهدا)[2] العهد قول لا اله الا الله[3] فدلّ علی انه لا شفاعة لغير موحد

قال الامام فی اسرار التنزيل الذی يدل علی صحة قول ابن عباس وجوه :الاول ان قوله (الاّ من اتخذ عند الرحمن عهدا) نكرة فی سياق الثبوت و ذلک لا يفيد الا عهدا واحدا ثم اجمعنا علی ان ماسوی الايمان فان الواحد منه بل مجموعه لا يفيد تلک الشفاعة البتة فوجب ان يكون ذلک العهد الواحد الذی يفيد تلک الشفاعة هو الأيمان انتهی

و قال تعالی (و لا يملک الذين يدعون من دونه الشفاعة الّا من شهد بالحق)[4] قال الامام يعنی قول لا اله الا الله[5] فان قلت هذا التفسير لهاتين الآيتين يدل علی ان موجب الشفاعةشهادة ان لا اله الا الله و لا كلام فيه و انما الكلام فی من صدق بقلبه و لم يتشهد قلت اما اولا فان الكلام فی اختصاص الشفاعة بالموحّد و عدم تجاوزها المشرک و الايتان نص فيه

و اما ثانيا فقد قال الأمام فی اسرار التنزيل قال بعض العلمآء فی قوله صلی الله عليه و سلم أُمرتُ ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله[6] ان الله جعل العذاب عذابين احدهما

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

۱. الدر المنثور فی التفسير بالمأثور، ج ٦، ص ٣٩٣.

۲. مريم (١٩): ٨٧.

۳. جامع البيان عن تأويل آی القرآن، ج ١٦، ص ١٦٠، حديث ١٨٠٤٨، فيه: «العهد :شهادة أن لا إله إلا الله».

٤. الزخرف (٤٣): ٨٦.

٥. معانی القرآن، ج ٦، ص ٣٩٠.

٦. كتاب الام، ج ٤، ص ١٨٢.

السیف فی ید المسلمین و الثانی عذاب الأخرة فالسیف فی غلاف یری و النار فی غلاف لا یری فقال تعالی لرسوله صلی الله علیه و سلم من اخرج لسانه من الغلاف المرئی و هو الفم فقال لا اله الا الله ادخلنا السیف فی الغمد الذی یری و من اخرج لسان القلب من الغلاف الذی لا یری و هو السر فقال لا اله الا الله ای فی قلبه ادخلنا عذاب الاخرة فی غمد الرحمة حتی یکون واحد بواحد و لا جور انتهی[1]

و الحاصل ان النافع فی دفع العذاب الاخروی هو القول القلبی فقط و فی دفع العذاب الدنیوی هو القول اللسانی فقط و اذا علمت انه لا شفاعة لغیر الموحّد بقلبه علم انها مختصّة بالموحّدین المومنین بقلوبهم و ابو طالب قد خفف عنه العذاب و اخرج من غمرات النار الی ضحضاح النار و قد نالته و نفعته الشفاعة بنص الأحادیث الصحیحة فوجب ان یکون من اهل الکبایر ما عدا الکفر و وجب ان یخرج من النار لانه صار من عصاة الامة الذین فی الطبقه العلیا و کل من کان کذلک یخرج و هذا معنی قوله صلی الله علیه و سلم ارجوله من ربی کل خیر حین سئل اترجو لابی‌طالب خیرا[2]

فان قلت قد اثبت العلمآء له صلی الله علیه و سلم نوعاً من الشفاعة و هی التخفیف عن الکفار قلت انما اثبتوا ذلک بشفاعته لابی‌طالب فهو أول الدعوی فانا اثبتنا بشفاعته ایمانه و ان کان لهم دلیل آخر فلیذکر حتی ننظر فیه نعم ان ارادوا الکفار فی ظاهر الشرع فیرجع النزاع لفظیّا ثم ان اسم النار للطبقات کلها و قد اخبر صلی الله علیه و سلم ان اباطالب اخف اهل النار علی الأطلاق و بَیَّنَ وجه ذلک بان النار لا تمس الا تحت قدمیه و فی صحیح مسلم عن النعمان ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال "ان اهون اهل النار عذابا یوم القیمة رجلٌ فی اخمص قدمیه[3] جمرتان یغلی منهما دماغه[4] و لعل هذا ابوطالب و عبر فی الحدیث الأخر بنعلین لان الجمرة اذا کانت لاصقة بالاخمص کان شبه النعل و فیه ایضا عن سمرة بن جندب ان النبی صلی الله علیه و سلم قال منهم من تاخذه النار الی کعبیه و منهم من تاخذه النار الی رکبتیه و منهم من تاخذه النار الی حجزته و منهم من تاخذه

۱. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۳۹.
۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲٤-۱۲۵.
۳. أخمص القدم: باطنها الذي لا یصیب الأرض. مجمع البحرین، ج ٤، ص ۱۷۰.
٤. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۵ فیه: «... لرجل توضع في أخمص قدمیه جمرتان یغلی منهما دماغه».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

النارالی ترقوته[۱] و فی روایة حقویه مکان حجزته و بیّن القتیبی فی عیون الاخبار[۲] ان ذلک بسبب اختلاف اعمالهم و انهم من اهل التوحید فروی عن ابی هریرة مرفوعًا اذا قضی الله من خلقه و زادت حسنات العبد دخل الجنة و ان استوت حسناته و سیّاته حبس علی الصراط اربعین سنة ثم بعد ذلک یدخل الجنة وان زاد سیّأته علی حسناته دخل النار من باب التوحید فیعذبون فی النار علی قدر اعمالهم فمنهم من تنتهی له النار الی کعبیه و منهم من تنتهی الی رکبتیه و منهم من تنتهی الی وسطه

قال القرطبی فی التذکرة و ذکر الفقیه ابن برجان ان حدیث مسلم فی معنی قوله تعالی (و لکل درجات مما عملوا)[۳] الأیة قال و اری والله اعلم ان هولاء الموصوفین فی الحدیث اهل التوحید فان الکافر لا تعاف النار منه شیئًا فکما اشتمل فی الدنیا علی الکفر تشمله النار فی الاخرة قال الله تعالی (لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل)[۴] انتهی

اقول قد سمعت ان حدیث ابی هریرة عند القتیبی المارّ آنفا قد صرح انهم من اهل التوحید و لذا یدخلون من باب التوحید فان الکافر لا حسنات له حتی تزداد أو تساوی أوتنقص و روی ابو نعیم عن کعب الأحبار فی حدیث طویل ان الله تعالی یقول عندما تدخل عصاة هذه الأمة یا مالک هو للنار لاتحرق السنتهم فقد کانوا یقرؤون القرأن یا مالک قل للنار تاخذهم علی قدر اعمالهم فمنهم من تاخذه النار الی کعبیه بمثل ما تقدم و اذا کان العذاب الغیر المشتمل عذاب عصاة الموحّدین دون الکافرین فان النار تشملهم وجب ان یکون ابو طالب موحدا بقلبه و متّصفا بالتوحید القلبی الذی مدار أمر الأخرة و حسابها علیه و الا لاشتملته النار کما اشتملتهم و ایضا فقد ثبت انه اهون اهل النار عذابًا کما مرّ بیانه آنفاً فلا یجوز ان یکون کافرا لان فی المؤمنین من صح الاخبار عنهم فی ذنب واحد کالغلول أو العقوق أو تعذیب الهرّة او التّبختر بعذاب اکبر من هذا و لو کان کافرا لکان عذاب الکفر فوق العذاب الکبایر قطعاً هذا ما نشک فیه فان الکفر اکبر الکبایر و لا یغفر بخلاف بقیة الکبایر و لو وجد مؤمن عاص اخف عذابًا من ابی‌طالب لزم الخلف فی قول

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۵۰ (باختلاف یسیر).

۲. لعلّ الصحیح «إبن القتیبة فی عیون الأخبار».

۳. الأنعام (٦): ۱۳۲.

٤. الزمر (۳۹): ١٦.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

الصادق حیث جعله اخف اهل النار علی الاطلاق فوجب ان یکون عذابه کعذاب عصاة المؤمنین فی مقابلة کبیرة هی ترک النطق بالشهادة ان قلنا انه لم یعتدبه بما نطق به من ذلک کما هو ظاهر الصحیحین و ان قلنا بالاعتداد به أو بانه قد نطق به کما قد روی عن العباس رضی الله عنه انه قال یا ابن اخی قد قال الکلمة التی امرته ان یقولها اخرجه ابن هشام و ابن سید الناس فی سیرتهما و غیرهما یکون فی مقابلة فرض آخر لعله ترک الصلاتین اللتین کان یصلیها رسول الله صلی الله علیه و سلم او التهجد الذی کان فرضًا علیهم اول الأسلام و لا یبعد ان یخفف العذاب عنه لان اکثر واجبات الشرع بل و ارکان الأسلام الخمسة غیر النطق بالشهاتین لم تکن فرضت اذ ذلک فان الصلوة فرضت لیلة المعراج و هو علی الاصح بعد موت ابی‌طالب و الصیام و الزکاة و الحج و الجهاد و جمیع ذلک انما فرضت بعد الهجرة و بقیة مکارم الاخلاق کصلة الرحم و اکرام الضیف و حمل الکلّ و الأعانة علی نوائب الحق و نصرة رسول الله صلی الله علیه و سلم کان هو اُسُّها و معدنُها فان قلت لم یرو انه صلی الله علیه و سلم صلی علیه و لاورّث جعفرا و علیا منه قلت هذا انما یرد لو ان النبی صلی الله علیه و سلم سمع منه النطق بالشهادتین و قد ورد انه لما قال العباس ما مرّ قال اما انا فلم اسمعه و حیث لم یسمعه وجب ان یعامله بظاهر الشرع فان النبی صلی الله علیه و سلم کان فی اول الأسلام مأمورا بذلک بل فی اخره ایضا عند الجمهور و انما نقل السیوطی جواز الحکم له بالباطن عن بعض و اختاره فی اواخر حیاته صلی الله علیه و سلم علی ان المواریث حینئذ لم تفرض و انما کانت الوصیة فقد یکون ابوطالب وصی بماله لعقیل فانه کان یحبه کثیرا و من ثم لما طلب منه النبی صلی الله علیه و سلم و العباس ان یخففا عنه بعض عیاله قال لهما اذا ترکتما لی عقیلا فاصنعا ما شئتما أو لان جعفرا کان قد هاجر الی الحبشة و علی کان صغیرا فی حجر النبی صلی الله علیه و سلم فقد یکون عقیل اغتصب المال و ترک رسول الله المخاصمة دفعا للشر فان قریشا بعد موت ابی‌طالب نالوا من النبی صلی الله علیه و سلم ما ارادوا من الاذی کما هو معلوم فقول بعض العلمآء ان قوله صلی الله علیه و سلم یوم فتح مکه هل ترک لنا عقیل من دار[1] معناه ان عقیلا ورث اباطالب لانهما کانا علی ملة الکفر بخلاف جعفر و علیّ لانهما کانا علی الأسلام و لا یتوارث اهل ملتین بعید عن الصواب لأن هذا الحکم انما نزل

۱. مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۰۱ «بإختلاف یسیر».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

بعد موت ابی‌طالب بزمان علیّ انه یمکن انهم لما هاجروا و ترکوا العقار استولی عقیل علیها و باعها علی ما کان عادة العرب و لا سیما هو کان حینئذ علی الشرک و معاداة المسلمین فتصرف فی عقارهم و هو اقرب اذ لو کانت الدور الباقیة لنزل فیها رسول الله صلی الله علیه و سلم لقرابته فانه یوم الفتح کان مسلما بل کان یفرح بنزول رسول الله صلی الله علیه و سلم فیها و بعدها فخرا ثم رایت ان اقضی القضاة الماوردی صرح بهذا فی الاحکام السلطانیة و جعل الدور التی باعها عقیل للنبی صلی الله علیه و سلم حیث قال و ورث صلی الله علیه و سلم من امّه آمنة بنت وهب داریها بمکة التی بین الصفا و المروة التی خلف سوق العطارین و اموالا فاما الداران فان عقیل بن ابی‌طالب باعهما بعد هجرة رسول الله صلی الله علیه و سلم فلما قدّم مکة فی حجة الوداع قیل له افی دورک تنزل فقال و هل ترک لنا عقیل من ربع[1] فلم یرجع فیما باعه عقیل لانه غلب علیه و مکة دار حرب و اجری علیهما حکم المستهلک فخرجت هاتان الداران من صدقاته انتهی بلفظه

و فیه ابطال ذلک القول من اصله حیث ظهر انّ الذی تصرف عقیل ماله صلی الله علیه و سلم لا مال عمه ابی‌طالب و هذا یقوی ما ابداه الحافظ ابن حجر فی فتح الباری فی باب غزوة الفتح فی شرح الحدیث المتقدم حیث قال و یحتمل ان الهجره لما وقعت استولی عقیل و طالب علی ما خلف ابوطالب و کان ابوطالب قد وضع یده علی ما خلفه عبدالله والد النبی صلی الله علیه و سلم لانه کان شقیقه و کان النبی صلی الله علیه و سلم عند ابی‌طالب بعد موت جدّه عبد المطلب فلما مات ابوطالب ثم وقعت الهجرة و لم یسلم طالب و تأخر اسلام عقیل استولیا علی ما خلف ابو طالب و مات طالب قبل بدر و تأخر عقیل فلما تقرر حکم الأسلام بترک توریث المسلم من الکافر استمر ذلک بید عقیل و کان عقیل قد باع تلک الدور کلها و اختلف فی تقریر النبی صلی الله علیه و سلم عقیلا فقیل ترک له حقّه تفضلا علیه و قیل استمالة له و تالیفا و قیل تصحیحا لتصرفات الجاهلیة کما تصحح انکحتهم انتهی[2].

و قد مر آنفا عن الماوردی انه خرجه علی الاستهلاک باستیلاء الکفار علیه فی دار الحرب فهذه اربعة اوجة و بالله التوفیق فان قلت غایة ماذکرت من الدلیل ان لا یخفف عنهم و لا

---

۱. السنن الکبری، ج ۲، ص ٤٨٠ «بإختلاف یسیر».

۲. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

یفتر عنهم عام و نحن نقول به و نقول هذا العموم خصّص بالحدیث الصحیح و تخصیص القرأن بل نسخه بالحدیث و لوآحادا هو مذهب کثیر من العلمآء بل قیل هو المذهب المنصور قلت اذن یخصص عموم (ان الله لا یغفر ان یشرک به)[1] بهذا الحدیث ایضًا اذ لا فرق بین لا یغفر و لا یخفف و الشفاعة النافعة مستلزمة للمغفرة کما تقدم و کذا التخفیف فانه لا یخفف الا و قد غفر الذنب الذی کانت الشدّه فی مقابلته فان جوّزتَ التخصیص حتی فی الشرک فقد وسّعت لنا الدایرة وزدتنا حجة والا طولبت بالفرق و انی لک به تبصرة ظهر لی جواب واضح عن قوله تعالی (ما کان للنبی و الذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین)[2] الأیة و ذلک انی تتبعت الاحادیث الواردة فی سبب نزولها فوجدتها منقسمة الی ثلثة اوجه: الاول انها نزلت فی ابی‌طالب، الثانی انها نزلت فی والدة النبی صلی الله علیه و سلم، الثالث انها نزلت فی اباءالناس ماتوا علی الکفر کان اولادهم یستغفرون لهم،

اما الوجه الثانی فقد ذکرنا الجواب عنه مفصلا فی رسالتنا سداد الدین.

و اما الوجه الاول فظهر لی انه اختصار من الرواة و ان سبب النزول هو الوجه الثالث لا غیر و بیان ذلک ان نزولها فی ابی‌طالب رواه الشیخان و غیرهما عن سعید بن المسیب عن ابیه قال لما حضر اباطالب الوفاة الحدیث[3] و فی اخره فقال النبی صلی الله علیه و سلم لأستغفرن لک ما لم أُنهَ عنک فنزلت (ما کان للنبی)[4] الآیة و انزل الله فی ابی‌طالب فقال لرسوله (انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشآء)[5] و رواه ابن سعد و ابن عساکر عن علی رضی الله عنه قال اخبرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بموت ابی‌طالب فبکی فقال اذهب فغسّله و کَفِّنه و واره غفر الله له و رحمه ففعلت و جعل رسول الله صلی الله علیه و سلم یستغفر له ایامًا و لا یخرج من بیته حتی نزل علیه جبرئیل بهذه الأیه (ما کان للنبی) الایة[6] و هذه الراویة مع کونها ضعیفة مخالفة لما صح انها نزلت

۱. النساء (٤): ٤٨.

۲. توبه (۹):۱۱۳.

۳. الإتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۹۷–۹۸.

٤. الإتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۹۷–۹۸.

٥. القصص (۲۸): ٥٦.

٦. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۳.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

بالمدينة فان السورة مدنية نزلت بعد تبوک ثم رأينا فاذا على روى عنه من طرق بعضها صحيحة ان السبب فى نزولها استغفار ناس لابائهم المشركين فقد روى الطيالسى و ابن ابى شيبه و احمد و الترمذى و النسائى و ابو يعلى و ابن جرير و ابن المنذر و ابن ابى حاتم و ابو الشيخ و الحاكم و صحّحه و ابن مردويه و البيهقى فى شعب الأيمان و الضياأ فى الأحاديث المختاره عن على رضى الله عنه قال سمعت رجلا يستغفر لابويه و هما مشركان فقلت أ تستغفر لأبويک و هما مشركان قال او لم يستغفر ابراهيم لابيه فذكرت ذلک للنبى صلى الله عليه و سلم فنزلت (ما كان للنبى و الّذين أمنوا)[1] الاية فهذه الرواية عنه صحيحة و قد وجدنا لها شاهدا من حديث ابن عباس فروى ابن جرير و ابن المنذر و ابن ابى حاتم من طريق على بن ابى طلحه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال كانوا يستغفرون لهم حتى نزلت هذه الأية فلما نزلت أمسكوا عن الأستغفار لأمواتهم و لا ينهوا ان يستغفروا للاحيآء حتى يموتوا ثم انزل الله (و ما كان استغفار ابراهيم لأبيه[2]) الأية[3] يعنى استغفر له ما كان حيًا فلما مات امسک عن الأستغفار له و هذا شاهد صحيح و على بن ابى طلحة ثقة جليل و الرواة عنه كذلک و عارضت الرواية المتقدمة عنه فان رجحنا فهذه اصح و ان جمعنا فالجمع مقدم على الترجيح فحاولنا الجمع فوجدنا احاديث يستفاد منها الجمع فروى ابن ابى حاتم و ابو الشيخ عن محمد بن كعب القرظى قال لما مرض ابوطالب اتاه النبى فقال المسلمون هذا محمد يستغفر لعمه و قد استغفر ابراهيم لأبيه فاستغفروا لقراباتهم من المشركين فانزل الله تعالى (ما كان للنبى و الذين امنوا)[4] الاية ثمّ انزل (و ما كان استغفار ابراهيم[5]) الاية[6] و روى ابن جرير من طريق شبل عن عمرو بن دينار انّ النبى صلى الله عليه و سلم قال استغفر ابراهيم لابيه و هو مشرک فلا ازال استغفر لابى‌طالب حتى ينهانى عنه ربى فقال اصحابه لنستغفرن لآبائنا كما استغفر النبى صلى الله عليه و سلم لعمه فانزل

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

١. مسند أحمد، ج ١، ص ٩٩؛ سنن الترمذى، ج ٤، ص ٣٤٤-٣٤٥، الحديث ٥٠٩٩؛ المستدرک، ج ٢، ص ٣٣٥.
٢. التوبة (٩): ١١٤.
٣. عمدة القارى، ج ١٨، ص ٢٧٦.
٤. مسند أحمد، ج ١، ص ٩٩؛ سنن الترمذى، ج ٤، ص ٣٤٤-٣٤٥، الحديث ٥٠٩٩؛ المستدرک، ج ٢، ص ٣٣٥.
٥. التوبة (٩): ١١٤.
٦. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن أبى حاتم)، ج ٦، ص ١٨٩٥.

الله (ما کان للنبی) الایة الی قوله تبرأ منه[1] فظهر بهذه الاخبار ان الایة نزلت فی استغفار المسلمین لأقاربهم المشرکین و ان حدیث الصحیحین فیه اختصار و ان الاصل فقال النبی صلی الله علیه و سلم لأستغفرن لک ما لم انّهَ عنک[2] فقال المسلمون ان رسول الله یستغفر لعمّه لنستغفرن لآبائنا فاستغفروا لأبائهم فنزلت فی حقهم الأیة فاختصر الراوی فحذف منه الجملة الاخیرة و هذا الجمع متعیّن لأمور أحدها ان السورة کلها مدنیّه تنزّلت بعد تبوک و بینها و بین موت ابی‌طالب نحوا من اثنی عشر سنة

ثانیها ان حدیث علیّ السابق صحیح و انضم الی صحته الشواهد التی ذکرناها و کون الایة مدنیة فلا ینبغی الغاؤها و ترجیح حدیث سعید و ان کان حدیث سعید فی الصحیحین اذ قد یرجّح حدیث غیر الصحیحین لأمور تقتضی ذلک و قد صرّحوا بهذا فی اصول الحدیث فقولهم یقدم حدیث الصحیحین أو أحدهما لیس علی اطلاقه کما حرّرنا ذلک فی شرحنا علی الفیة السیوطی

ثالثها ان عمّ ابراهیم آزر کان یتخذ اصناما الهة کما حکی الله عنه و کان یقول لابراهیم اترغب عن آلهتی یا ابراهیم و لم ینقل عن ابی‌طالب بطریق صحیح انه اتخذ صنما الها أو عبد حجرا أو نهی النبی صلی الله علیه و سلم یومًا عن عبادة ربّه غایته ان یکون ترک النطق بالشهادتین او یکون ترک بعض الواجبات و مع ذلک قلبه مشحون بتصدیق النبی صلی الله علیه و سلم و مثل هذا ناج فی الاخرة علی مقتضی دیننا فلا یلیق بالحکمه و لا بمحاسن الشریعة الغرآء و لا بقواعد الأئمة من اهل الکلام ان یکون هو وآزر عم ابراهیم فی قرن حاشا من کرم الله تعالی

قال حسان رضی الله تعالی عنه:

امن یهجو رسول الله منکم و یمدحه و ینصره سواء[3]

فان ابا طالب ربّاه صغیراً و آواه کبیراً و نَصره و ازره و وَقّره و ذَبَّ عنه و مدحه بقصائد غُرّ و وصَّی باتباعه و لیس فی حدیث عمرو بن دینار المارّ آنفا دلالة قطعیة علی شرکه و قوله استغفر ابراهیم لأبیه و هو مشرک فلا أزال استغفر لابی‌طالب یمکن ان یکون معناه ان

۱. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۱۱، ص ۵۷-۵۸.
۲. المحلی، ج ۱۱، ص ۲۱۰.
۳. عمدة القاری، ج ۲، ص ۷۹.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

ابراهیم استغفر لأبیه مع شرکه فکیف لا استغفر انا لابی‌طالب مع ان خطیئته دون الشرک فلا ازال استغفرله حتی ینهانی الله و لم یُنهَ بل نهی عن الأستغفار للمشرکین فهو نظیر ما قیل فی حدیث حیثما مررت بقبر مشرک فبشره بالنار[1] و القصد بذلک عدم کسر قلوب اصحابه حیث انه معهم فی ذلک الحکم بحسب الظاهر لا لخصوص عمّه

و یصرح بهذا ما أورده فی الدرّ المنثور من طریق ابن جریر عن قتادة ان رجالاً من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم سألوه عن الأستغفار لأبائهم فقال و الله انی لأستغفر لأبی کما استغفر ابراهیم لأبیه فانزل الله (ما کان للنبی و الذین امنوا[2]) الایة فقال النبی صلی الله علیه و سلم انّی اوحی الیّ کلمات قد دخلن فی اذنی و وقرن فی قلبی امرت ان لا استغفر لمن مات مشرکا[3] و ذکر الثلاثة الباقیة

و قد ذکرنا فی سداد الدین فی مقصد دفع المعارضات فی کلام المعترض مع الجواب فکونه صلی الله علیه و سلم قال لأستغفرن لابی یعنی لعمِّی ثم لم یقل امرت ان لا استغفر له بل قال لمن مات مشرکا جواب لسوال اصحابه مع اشارة خفیة الی ان عمه لم یکن مشرکا و الله اعلم

هذا و قد دلت احادیث شفاعته صلی الله علیه و سلم علی انه یشفع فی من فی قلبه ادنی ادنی ادنی من مثقال حبة من خردل من ایمان کما سنذکر بعضها فی فصل الأن بعون الله الکریم المنان

فصل روی احمد و الطبرانی و البزار عن معاذ ابن جبل و ابی موسی رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم "ان ربی خیّرنی بین ان یدخل نصف امتی الجنة أو شفاعة فاخترت لهم الشفاعة و علمت انها اوسع لهم و هی لمن مات لا یشرک بالله شیئًا"[4] و روی احمد و ابن ابی شیبه و الطبرانی عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اوتیت خمسًا الحدیث و فی اخره و انی اخرت شفاعتی جعلتها لمن مات من

---

۱. سنن ابن ماجة، ج ۱، ص ۵۰۱، الحدیث ۱۵۷۳.

۲. توبه (۹): ۱۱۳.

۳. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۳، ص ۲۸۳ «بإختلاف یسیر».

٤. مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۳۲ «بإختلاف یسیر»؛ کفایة الطالب اللبیب فی خصائص الحبیب، ج ۲، ص ۲۲۲.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

امتی لا یشرک بالله شیئًا[1] و روی ابن ابی شیبة و ابو یعلی و ابو نعیم و البیهقی عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطیت خمسًا و فی اخره و هی نائلة منکم ان شآءالله تعالی من لم یشرک بالله شیئًا[2] و روی احمد و ابو یعلی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یکن نبّی الا له دعوة قد تنجزها فی الدنیا و انی قد اختبات[3] دعوتی شفاعة لأمتی و انا سیّد ولد آدم یوم القیمة و لا فخر الحدیث الطویل و فی أخره فارفع راسی فاقول ای رب امتی امتی فیقال اخرج من کان فی قلبه مثقال کذا و کذا ثم اعود فاسجد فاقول مثل ما قلت فیقال ارفع راسک و قل یسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول یا رب امتی امتی فیقول اخرج من کان فی قلبه مثقال کذا و کذا دون الأول ثم اعود فاسجد فاقول مثل ذلک فیقال ارفع راسک و قل یسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول ای رب امتی امتی فیقول اخرج من کان فی قلبه مثقال کذا و کذا دون الأول[4] و روی الطبرانی فی الأوسط و الحاکم و صححه و البیهقی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للانبیآء منابر من ذهب الحدیث و قال فیه فما ازال اشفع حتی اعطی صکاکا برجال قد بعث بهم الی النار حتی ان مالکا خازن النار یقول یا محمد ما ترکت لغضب ربک فی امتک من نقمة[5] و روی ابن ابی شیبه و ابن ابی عاصم فی السنة عن سلمان رضی الله عنه قال تعطی الشمس یوم القیمة حَرَّ عَشر سنین الحدیث الطویل و فی اخره فیشفع فی کل من کان فی قلبه مثقال بُرَّة من ایمان أو مثقال شعیرة من ایمان أو مثقال حبة من خردل من ایمان فذلک المقام المحمود[6] و روی ابو یعلی عن عوف بن مالک مرفوعا اعطیت اربعا لم یعطهنّ احد کان قبلنا و سالت ربی الخامسة فاعطانیها و قال فی الخامسة و سالتُ ان لا یلقاه عبد من امّتی یوحدّه الا ادخله الجنة[7]

۱. مسند أحمد، ج ٥، ص ١٤٥ «بإختلاف یسیر».

۲. المصنف، ج ۷، ص ٤١١، الحدیث ۱۲ «بإختلاف».

۳. اخْتَبَأْتُ عند اللّه خِصالًا... أي: ادَّخَرْتها و جَعَلْتُها عنده لي. لسان العرب، ج ۱، ص ٦٢.

٤. مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۸۱-۲۸۲.

٥. المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۲۰۸ «بإختلاف یسیر»؛ المستدرک، ج ۱، ص ٦٥-٦٦ فیه: «... فی امتک من بقیة».

٦. السنة، ص ٣٦٩-٣٧٠، الحدیث ٨١٣ «بإختلاف یسیر»؛ المصنف، ج ۷، ص ٤١٦-٤١٧، الحدیث ۳۷ «بإختلاف یسیر».

۷. صحیح ابن حبان، ج ١٤، ص ۳۰۹ «بإختلاف».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

و اخرج مسلم عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم تلا قول ابراهیم (فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم)[1] و قول عیسی (ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفرلهم فانک انت العزیز الحکیم)[2] فرفع یدیه و قال امّتی امّتی ثم بکا فقال الله یا جبریل اذهب الی محمد فقل له انا سنرضیک فی امتک و لا نسؤک[3] و روی البزار و الطبرانی فی الأوسط عن علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اشفع لأمتی حتی ینادینی ربّی ارضیت یا محمد فاقول أی ربّ رضیت[4] و روی الطبرانی فی الاوسط بسند حسن عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطیت خمسا و قال فیه و انی اخّرت دعوتی شفاعة لأمتی و هی بالغة ان شاءالله تعالی من مات لا یشرک بالله شیئا[5] و قد مرّ حدیث مسلم انه یقال له اخرج من کان فی قلبه ادنی ادنی ادنی من مثقال حبة من خردل[6]

فانظر هذه الأحادیث کلها بظاهرها تدل علی ان النطق بالشهادتین لیس شرطا فی النجاة بل و لا دخل له فیها و الا لما کان قائلها نفاقا فی الدرک الأسفل من النار و ان الشفاعة لا تنال مشرکا و قد نالت الشفاعة ابا طالب بنص الحدیث الصحیح و نعلم قطعًا انه کان یصدق بنبوة النبی و صدقه و حقّیة دینه و کفی بالظاهر دلیلا فلابد من القول بنجاته و اخرج ابن الجوزی عن علی رضی الله عنه مرفوعا هبط جبریل علیّ فقال ان الله یقرئک السلام و یقول انی حرّمت النار علی صلبٍ انزلکَ و بطنٍ حملکَ و حجرٍ کفلکَ اما الصلب فعبد الله و اما البطن فامنه و اما الحجر فعّمه یعنی ابا طالب و فاطمه بنت اسد قال ابن الجوزی اسناده کما تری[7] قال السیوطی فاطمه بنت اسد امنَت و صحَبت و هاجرت رضی الله عنها انتهی

۱. ابراهیم (١٤): ٣٦.
۲. المائدة (٥): ١١٨.
۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۲.
٤. المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۰۷.
٥. المعجم الاوسط، ج ۷، ص۲۵۷.
٦. صحیح مسلم، ج ۱، ص ١٢٦.
۷. الموضوعات، ج ۱، ص ۲۸۳ فیه: «... وأما الحجر فعبد یعنی عبد المطلب وفاطمة بنت أسد».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

یعنی انه دلیل علی ان الحدیث له اصل و قد رواه ابن الجوزی بسند اهل البیت فقال اخبرت عن ابی الحسین یحیی بن الحسین بن اسمعیل العلوی ثنا ابو عبدالله محمد بن بن علی بن الحسین الحسنی ثنا زید بن حاجب ثنا محمدبن عمار العطار ثنا علی بن محمد بن موسی الغطفانی ثنا محمدبن هارون العلوی ثنا محمد بن علی بن حمزة العباسی ثنا ابی ثنا علی بن موسی بن جعفر ثنا ابی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن علی بن ابی‌طالب رفعه هبط جبریل علیّ فذکره و روی تمام الرازی فی فوائده بسند یعتدّ به فی المناقب عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم "اذا کان یوم القیمة شفعت لأبی و امّی و عمّی ابی‌طالب و اخٍ کان لی فی الجاهلیة"[1] اورده المحب الطبری فی کتابه ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی قال السیوطی و هو من الحفّاظ و الفقهاء قال و قد ورد من طریق آخر ضعیف عن ابن عباس اخرجه ابو نعیم و فیه التصریح بان الاخ من الرضاعة[2] قال الطبری ان ثبت فهو مؤوّل فی ابی‌طالب قلت قد ظهر لک انه لا یحتاج الی تاؤیله و هو شاهد للذی قبله و روی ابو سعید النیسابوری فی شرف النبوة و الملاّ فی سیرته عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم "سالت ربی ان لا یدخل احدا من اهل بیته النار فاعطانی ذلک" و قد تقدم حدیث ابن عباس فی تفسیر قوله تعالی (و لسوف یعطیک ربک فترضی)[3] ان من رضی محمد ان لا یدخل احد من اهل بیته النار[4] قال السیوطی فهذه عدة احادیث یشدّ بعضها بعضا فان الحدیث یتقوی بکثرة الطرق انتهی

قلت و لا سیما فی المناقب و لا منافاة بینهما و بین ما فی الصحیحین من ذکر کفره و دخوله النار لما تقدم ان الحکم علی کفره بالنسبة للأحکام الدنیویه نظر الظاهر الشرع و ان دخوله النار لأجل ترک فرض من الفرایض و هذا لا یلزم منه خلوده فی النار و لیس بنص علی انه مخلد فی النار مع ما مرّ بیان سبب نزول النهی عن الأستغفار من الجمع و لله الحمد

۱. الإصابة، ج ۷، ص ۲۰۳.

۲. کفایة الطالب اللبیب فی خصائص الحبیب، ج ۱، ص ۸۷.

۳. الضحی (۹۳): ۵.

٤. سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۲۵۳.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

و روی ابن سعد فی الطبقات نبأ عفان بن مسلم عن حماد بن سلمه عن ثابت عن اسحق بن عبد الله ابن الحارث قال قال العباس رضی الله عنه یا رسول الله اترجو لابی‌طالب خیراً قال کلّ الخیر ارجو من ربّی[۱] اقول عفان بن مسلم اخرج له الستة قال فی التقریب ثقة ثبت قال ابن المدینی کان اذا شک فی حرف من الحدیث ترکه من کبار العاشرة[۲] و حماد بن سلمة خرج له البخاری فی التاریخ و مسلم فی صحیحه و الأربعة فی السنن قال فی التقریب ثقة عابد اثبت الناس فی ثابت[۳] و ثابت هو البنانی من رجال الستة لا یسال عنه و اسحق بن عبدالله ابن الحارث روی له الاربعة قال فی التقریب صدوق من الثالثة[۴] فهذا السند صحیح ان لم یکن بین اسحق و العباس انقطاع فاذا انضم الی الاحادیث المتقدمة بلغت رتبة الصحّة بلا مطعن فتقوم به الحجة و لا سیما و رجاؤه صلی الله علیه و سلم محقق و لا یرجو کلّ الخیر الّا لمؤمن و لا یجوز ان یراد بهذا ما حصّل له من تخفیف العذاب فانه لیس خیرا فضلاً عن ان یکون کل الخیر و انما هو تخفیف الشر و بعض الشر، اهون من بعض.

تنبیه ظهر لی فی معنی قوله لیت شعری ما فعل ابوای[۵] معنی لطیف و هو ان یراد بابویه عماه ابو طالب و ابو لهب اما لان الأب یطلق علی العمّ حقیقة أو مجازا شایعا کما مرّ او لأن المراد صاحبا الکنیة اللذان فی اول اسم کل منهما لفظ الأب و یکون الاضافة لادنی ملابسة و قد کانا مشهورَین بالکنیة من بین سائر اعمامه صلی الله علیه و سلم فان البقیة شهرتهم باسمائهم و الدلیل علی هذا امور:

احدها ان الایة مدنیة و کان اذ ذاک قد نزل حکم اهل الفترة علی النبی صلی الله علیه و سلم بقوله تعالی (و ما کنا معذّبین حتی نبعث رسولا)[۶] فلا یجوز بعد هذا ان یسال عن ابویه الحقیقیّین لانهما دخلا فی عموم اهل الفترة و انهما لیسا معذّبین و علم من ذلک

---

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲٤-۱۲۵.

۲. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ٦۷۹، الرقم ٤٦٤۱ «بإختلاف یسیر».

۳. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۳۸، الرقم ۱۵۰٤.

٤. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۸۳، الرقم ۳٦٦.

۵. زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۱، ص ۱۲۱.

٦. الاسراء (۱۷):۱۵.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

حال بقیة اعماله الذین ماتوا فی الفترة و انهم ناجون.

ثانیها ان ظاهر النبی یدل علی ان المسئول عنهما قد علم حالهما عند النبی صلی الله علیه و سلم بکونهما من اصحاب الجحیم و لم یکن کذلک الا ابولهب لان ابا لهب قد تبیّن له صلی الله علیه و سلم فی سورة تبّت انه من اصحاب الجحیم حیث قال (سیصلی ناراً ذات لهب)[1] و ابوطالب حیث طلب منه قول لا اله الا الله و لم یقل ظاهره انه کذلک فلما هاجر و وقع وقعة بدر و مات ابولهب عقبها و اسلم عبّاس علی ما قیل ان اسلامه قدیم و هو الاصح و قد اخبر رسول الله بذلک فقال اما ظاهرک فقد کان علینا[2] فلم یاخذه صلی الله علیه و سلم الّا بظاهره و لم یکذّبه فی دعوی اسلامه فاطمأنّ قلب النبی صلی الله علیه و سلم من جهة اقاربه ما عدا العّمین ابی‌طالب و ابی لهب فکان یسأل لیت شعری کیف عذابهما و فی ایّ طبقة هما من النار فانزل الله تعالی (و لاتسال عن اصحاب الجحیم)[3] و النهی هنا للتهویل أی لا تسال عن شدّة عذاب من اخبرناک عنه سابقًا انه من اصحاب الجحیم و هو ابولهب فان عذابه شدید و اما الذی لم نخبرک به و هو ابوطالب فیرجی له الخیر فاخبر النبی صلی الله علیه و سلم عن ابی‌طالب بعد ذلک بانه یرجو له من ربه کل الخیر و بانه یشفع له مع ابویه کما تقدم و اخذ بناء علی ما جبله الله علیه من الرحمة فی الاستغفار لابی لهب و قال غایة ما یکون فی عقوقه کعمّ ابراهیم آزر و ما منعه عقوقه عن استغفاره له فقال لَاَستغفرن لأبی کما استغفر ابراهیم لابیه[4] ای لاستغفرنّ لعمّی العاقّ القاطع للرحم کرمًا منّی کما استغفر ابراهیم لعمّه العاق القاطع کذلک و هذا غیر مستبعد من رحمته صلی الله علیه و اله و سلم الا تری کیف حمل قوله تعالی (استغفر لهم أولا تستغفر لهم)[5] علی التخییر و جعل العدد للمفهوم حتی یتوصل بذلک الی الاستغفار لاکبر اعداء الله تعالی و اعدائه راس المنافقین و البسه قمیصه و نزل فی قبره اتظن انه صلی الله علیه و

۱. المسد (۱۱۱): ۳.

۲. عمدة القاری، ج ۱۳، ص ۹۷.

۳. البقرة (۲): ۱۱۹.

٤. عمدة القاری، ج ۱۸، ص ۲۷٦.

۵. التوبة (۹):۸۰.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

سلم لم یفهم کلام الله او لم یعلم مراده حاشا و انما مثل ذلک حیلة فی استدار رحمة الله فیحمل اللفظ علی ابعد محتملاته الی حد لا یقال انه خالف امر الله تعالی فاذا کان هذا حاله مع من ذکرنا فکیف باقاربه و لاسیما و قد قیل له لمّا سئل معنی الصفح عن جبرئیل حین نزل علیه (فاعف عنهم و اصفح)[۱] ان الصفح أن تعفو عمن ظلمک و تعطی من حرمک و تصل من قطعک و قد امرنا صلی الله علیه و سلم بالصدقة علی ذی الرحم الکاشح و قال انه افضل الصدقة فکان صلی الله علیه و سلم یستغفرلأبی لهب اقتداءً بابراهیم الی ان نزل علیه (**ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی من بعد ما تبیّن لهم انهم اصحاب الجحیم**)[۲] و الذی منهم من العمین هو ابو لهب لان ابا طالب فی ضحضاح من النار و الجحیم هو العظیم من النار فکانه قال کما فی حدیث قد مرّ فکان ابراهیم یستغفر لآزر و قد امرتنی بالاتّباع لملته و الاقتدآء به فانزل علیه (و ما کان استغفار ابراهیم لأبیه الا عن موعدة وعدها ایاه)[۳] الایة و لا یبعد ان یکون الراوی حین سمع انه وعد صلی الله علیه و سلم انه یستغفر لعمه استبعد ان یکون ذلک ابا لهب لما جبل؟ علیه طبع البشر من بعض من یؤذیه فحمله علی انه ابوطالب و صرّح باسمه علی انا نقول بورود الاستغفار للأثنین و لکنا جعلنا المراد بقوله من اصحاب الجحیم ابا لهب.

ثالثها انه یجب هذا الحمل و التاویل علی هذا الوجه حتی لا ینافیه وجآه صلی الله علیه و سلم کلّ خیر و وعده الشفاعة منه له کما فی الصحیح و حتی لا یکون ابرّ الناس و اوصله و انصره و احفظه و احوط له اشقاهم و کیف یفتخر صلی الله علیه و سلم به فی قوله لله درّ ابی‌طالب[٤] و یشهد له بانه لو رأه صلی الله علیه و سلم و هو یستسقی علی المنبر لسَّره ذلک و لقرّت عینه و هو من اصحاب الجحیم هذا یستبعده العقل السلیم فهو من النبی صلی الله علیه و سلم شهادة لابی‌طالب بعد موته انه کان یفرح بکمالات رسول الله صلی الله علیه و سلم و تقرّ عینه بها و ما تلک الّا عن سرّ و قرّ فی قلبه من تصدیقه

۱. المائدة (٥): ۱۳.

۲. التوبة (۹): ۱۱۳.

۳. التوبة (۹): ١١٤.

٤. التمهید، ج ۲۲، ص ٦٥.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

بنبوته و علمه بکمالاته فتأمل هذه المعانی الدقیقة و لا تکن ممّن استحقرها لحقارة قائلها ففوق کل ذی علم علیم فی الحقیقه.

فصل و مما یدل علی تصدیق ابی‌طالب النبی صلی الله علیه و سلم ما اورده الحافظ ابن حجر فی الأصابة فی ترجمة ابی‌طالب قال اخرج احمد من طریق حبة العرنی قال رایت علیا ضحک علی المنبر ثم قال ذکرت قول ابی‌طالب ظهر علینا و انا اصلی مع النبی صلی الله علیه و سلم ببطن نخلة فقال ماذا تصنعان فدعاه النبی صلی الله علیه و سلم الی الأسلام فقال ما بالذی تقول من بأسٍ و لکن و الله لا یعلونی استی ابدا[1] [درحاشیه ای للصلوة] قلت هذا فی اول الإسلام قبل ان تفرض الصلاة و قد اقرّ بانه لا بأس بالتوحید و اِباؤه عن الصلاة النفل لا یدل علی ابائه عن التوحید کما ان الأعرابی حین قال لحضرة النبی صلی الله علیه و سلم والله لا ازید علی الفرایض الخمس شیئًا و لا انقص لم یحکم بکفره بل قال افلح اِن صدّق[2] و فی روایة اخبر انه من اهل الجنة ثم قال و اخرج البخاری فی التاریخ من طریق طلحة بن یحیی عن موسی بن طلحة عن عقیل بن ابی‌طالب قال قالت قریش لابی‌طالب ان ابن اخیک هذا قد اذانا فذکر القصة فقال یا عقیل اِئتنی بمحمد قال فجئته به فی الظهیرة فقال ان بنی عمک هؤلآء زعموا انک تؤذیهم فانته عن اذاهم فقال صلی الله علیه و سلم اترون هذه الشمس فما انا اقدر علی ان ادع ذلک و فی لفظ و لو وضعتم الشمس فی یمینی و القمرفی شمالی لا ادع ذلک فقال ابوطالب و الله ما کذب ابن أخی قط[3].

قلت فانظر الی نفی الکذب عنه بالحلف بحضور خصمایة قریش و هم قد جاؤه یشتکونه الیه و قوله فانتهِ عن اذاهم تعبیر لقول قریش ای انهم زعموا ان هذا اذی من قبل نفسه لیس من عند الله فقال ان کان اذی زعموا فانته عن اذاهم فلما قال انه من عند الله بیقین کما انکم علی یقین من رؤیة هذه الشمس صدقه و نفی عنه الکذب ثم قال و اخرج ابن عدی من طریق الهشیم البکا من ثابت عن انس قال مرض ابوطالب فعاده النبی صلی الله

۱. الإصابة، ج ۷، ص ۱۹۷.

۲. بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ج ۱، ص ۱۵٦ «باختلاف».

۳. الإصابة، ج ۷، ص ۱۹۷.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

علیه و سلم فقال یا ابن اخی ان ربک لیعطیک فقال و انت یا عماه لو اطعته لیطیعنک[۱] و اورده السیوطی فی الخصایص الکبری قلت و لیس فی قوله ربک الذی تعبد ما یدل لعدم التصدیق و انما هو بمنزلة قول عایشة رضی الله تعالی عنها اری ربک یسارع الی هواک[۲] و قوله صلی الله علیه و سلم لو اطعته معناه لو اطعتَه حقَّ طاعته لاطاعک [لا عطاک؟] فلا یلزم منه نفی تصدیقة ثم قال و اخرج الخطیب فی کتاب روایة الآباء عن الابناء من طریق احمد بن الحسن المعروف بدبیس ثنا محمد بن اسمعیل بن ابراهیم العلوی حدثنی عم ابی الحسین بن موسی عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه عن علی بن الحسین عن الحسین بن علی عن علی علیهم السلام قال سمعت اباطالب یقول حدثنی محمدا بن اخی و کان والله صدوقا قال قلت له بما بعِثت یا محمد قال بصلة الأرحام و اقامة الصلوة و ایتآء الزکوة[۳] قلت لیس المراد بالصلوة و الزکوة المعلومتین الیوم لان الصلوة فرضت لیلة الاسری بعد موت ابی‌طالب و الزکوة فرضت بالمدینة و انما المراد اما مطلق الصلوة او صلوة التهجد او رکعتان قبل طلوع الشمس و رکعتان قبل غروبها کانت فی اول الأسلام و الزکوة مطلق الصّدقه أو اکرام الضیف و حمل الکل و نحوذلک من الصدقات المالیة و مثل هذه کان ابو طالب معدنها و اما الصلوة فقد تقدم انه قال لا اصلّیها ثم قال و قال الخطیب ایضا اخبرنا ابو نعیم ثنا محمد بن فارس حدثنی حمدان ثنا علی بن سراج البرقعیدی ثنا جعفر بن عبد الواحد القاضی ثنا محمد بن عباد عن اسحق بن عیسی عن مهاجر مولی بنی نوفل سمعت ابارافع سمع اباطالب یقول حدثنی محمد ان الله امره بصلة الأرحام و ان یعبد الله لا یعبد معه احدا و محمد عندی الصدوق الأمین[۴] و قال ابن سعد فی الطبقات حدثنا اسحق ثنا عبد الله بن عون عن عمروبن سعید ان اباطالب قال کنت بذی المجاز مع ابن اخی فادرکنی العطش فشکوت الیه و لا أری عنده شیئًا قال فثنی ورکه ثم نزل فاهوی بعقبه الی الأرض فاذا بالمآء فقال اشرب یا عم فشربت[۵] قلت و اورده السیوطی فی الخصایص الکبری قال و له

---

۱. الإصابة، ج ۷، ص ۱۹۷.
۲. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۵، ص ۲۱۱.
۳. الإصابة، ج ۷، ص ۲۰۳.
٤. الإصابة، ج ۷، ص ۲۰۳.
۵. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۳ «باختلاف یسیر».

طریق آخر اخرجه الخطیب و ابن عساکر من طریق ابن جریر الطبری ثنا سفیان بن وکیع ثنا ازهر بن سعد السمان ثنا ابن عون عن عمرو بن سعید به[1] فلو لم یکن موحّدا لما رزَقَه اللهُ المآء الذی نبع للنبی صلی الله علیه و سلم الذی هو افضل من ماء کوثر و من مآء زمزم والذی یری مثل هذه المعجزه یحصل فی قلبه التصدیق غالبا. هذه الأحادیث ذکرها ابن حجر فی الاصابة و قال الحافظ السیوطی فی الخصایص اخرج ابو نعیم من طریق ابی بکر بن عبدالله بن ابی الجهم عن ابیه عن جده قال سمعت اباطالب حدّث عن عبدالمطلب فذکر رؤیا عبدالمطلب ان شجرة نبتت و ان الکاهنة عبرتها بولد یخرج من صلبه یملک المشرق و المغرب یدین به الناس ثم قال لابی‌طالب لعلک ان تکون هذا المولود فکان ابوطالب یقول والنبی قد خرج کانت الشجرة والله اباالقاسم الامین فیقال له الا تؤمن فیقول السبة والعار[2] و قال اخرج ابن سعد عن عبدالله بن ثعلب بن صعیر العذری ان اباطالب لما حضرته الوفاة دعا بنی عبدالمطلب فقال لن تزالوا بخیر ما سمعتم من محمد و ما اتّبعتم امره فاتبعوه و اعینوه ترشدوا[3] قلت بعید جدّا ان یعرف ان الرشاد فی اتباعه و یامر به غیره ثم یترکه هو و مما یدلّ علی تصدیقه اخبار مذکورة فی السیر و اشعار له فی مدحه صلی الله علیه و سلم منها قوله:

و شق له من اسمه لیجله فذوالعرش محمودٌ و هذا محمدٌ[4]

هکذا نسب هذا فی الإصابة لابی‌طالب و المعروف انه لحسان و لا مانع ان یکون حسان ضمّنه شعره و قال : قال ابن عیینه عن علی بن زید ما سمعت احسن من هذا البیت[5] و منها قوله:

و دعوتنی و علمت انک صادقٌ و لقد صدقت و کنت قبل امیناً
و لقد علمت بان دین محمدٍ من خیر ادیان البریّة دیناً [6]

۱. کفایة الطالب اللبیب فی خصائص الحبیب، ج ۱، ص ۱۲٤.
۲. کفایة الطالب اللبیب فی خصائص الحبیب، ج ۱، ص ۳۹-٤۰ «باختلاف کثیر».
۳. کفایة الطالب اللبیب فی خصائص الحبیب، ج ۱، ص ۸۷.
٤. فتح الباری، ج ٦، ص ٤۰٤.
٥. الإصابة، ج ۷، ص ۱۹۷.
٦. الإصابة، ج ۷، ص ۱۹۸.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

و منها قوله من قصيدة بائية مطلعها:

الا ابلغا عنى على ذات بيننا لويّاً و خصّا من لوىّ بنى كعب

الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبيا كموسى خط فى اول الكتب

و بعده

و ان عليه فى العباد محبة و لا خير ممن خصّه الله بالحب

الى ان قال:

فلسنا و رب البيت نسلم احمدا لغراء من عضّ الزمان و لا كرب

و لما تبن منا و منكم سوالف و ايد اثرّت بالقساسيه الشهب[1]

الى آخرها. قال فى الأصابة و روى بعض الشيعة من طريق عبدالله بن ضميره عن ابيه عن على رضى الله عنه انه لما اسلم قال له ابوطالب الزم ابن عمک و من طريق ابى عبيده معمر بن المثنى عن رؤبة بن العجاج عن ابيه عن عمران بن حصين ان اباطالب قال لجعفربن ابىطالب لمّا اسلم صلى جناحَ ابن عمِک فصلّى جعفر مع النبى صلى الله عليه و سلم[2] قلت فلو لا انه مصدق بدينه لما رضى لابنيه ان يكونا معه و ان يصليا معه بل و لا كان يامرهما بالصلوة فان عداوة الدين اشدّ العداوات قال الشاعر:

كل العداوات قد تُرجّى مودّتها الّا عداوة من عاداک فى الدين[3]

ومن غرّ مدائحه فيه صلى الله عليه و سلم ما رواه ابن هشام فى سيرته من قوله

اذا اجتمعت يوما قريش لمفخر فعبد مناف سرّها و صميمها

فان حصلت انساب عبد منافها ففى هاشم اشرافها و قديمها

و ان فخرت يوما فان محمدا هو المصطفى من سرّها و كريمها[4]

قلت و هذا نطق بالوحى قبل نزوله فانه صلى الله عليه و سلم اخبر بذلک فى الاخبار الصحيحة الكثيرة و الحديث وحى كالقرآن و منها قوله فى قصيدته اللامية الطنّانه التى فيها:

---

١. السيرة النبوية، ج ١، ص ٢٣٥-٢٣٦.

٢. الإصابة، ج ٧، ص ١٩٨.

٣. مجموعة الفتاوى، ج ٢٨، ص ٦٤٦.

٤. السيرة النبوية، ج ١، ص ١٧٤ فيه: «وإن حصلت أشراف عبد منافها».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

اعوذ برب الناس من کل طاعن　　علینا بسوء أو مُلحٍّ بباطل
و بالبیت حق البیت من بطن مکة　　و بالله ان الله لیس بغافل

الی ان قال:

کذبتم و بیت الله نبزی محمدا　　و لما نطاعن دونه و نناضل
و نسلمه حتی نصّرع حو له　　و نذهل عن ابنائنا و الحلایل

الی ان قال:

و ما ترک قوم لا ابالک سیدا　　یحوط الذمار غیر ذرب مواکل
و ابیض یستسقی الغمام بوجهه　　ثمال الیتامی عصمة للأرامل
یلوذ به الهلاک من آل هاشم　　فهم عنده فی رحمة و فواضل

الی ان قال:

فمن مثله فی الناس ایّ مؤمل　　اذا قاسه الحکام عند التفاضل
حلیم رشید عادل غیر طائش　　یوالی الهاً لیس عنه بغافل[1]

و منها:

لقد علموا ان ابننا لا مکذبٌ　　لدینا و لا یعنی بقول الأباطل
فاصبح فینا احمدٌ فی ارومة　　تقصر عنها سورة المتطاول
حدبت بنفسی دونه و حمیته　　و دافعت عنه بالدرا و الکلاکل[2]

قال ابن هشام بعد روایة القصیدة کلها و هی احد و سبعون بیتا هذا ما صح له من هذه القصیدة قال و حدثنی من اثق به قال اقحط اهل المدینة فأتوا رسول الله صلی الله علیه و سلم فشکوا ذلک الیه فصعد المنبر فاستسقی فما لبث ان جآء من المطر ما اتاه اهل الضواحی یشکون منه المغرق فقال صلی الله علیه و سلم اللهم حوالینا و لا علینا فانجاب السحاب عن المدینة فصارحوالیها کاکلیل فقال صلی الله علیه و سلم لو ادرک ابوطالب هذا الیوم لسرّه فقال بعض اصحابه کانک یا رسول الله اردت قوله و ابیض البیت قال اجل[3] قلت انظر شهادته له صلی الله علیه و سلم بعد موته بانه یسره کمالات رسول الله صلی الله علیه

۱. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۷٦-۱۸۰.
۲. تاریخ الإسلام، ج ۱، ص ۱٦۳.
۳. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۱.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

و سلم و قد نبّهنا علیه فیما مرّ و منها ما قاله لما سافر به الی الشام فاخبره بحیرا بنبوته و امره بردّه الی مکة و جآء نفر من اهل الکتاب یریدون قتله و هم زبیر و تمام و دریس فردهم عنه بحیرا و هی هذه الابیات

فما رجعوا حتی رأوا من محمد	احادیث تجلو غم کل فواد
زبیرا و تماما و قد کان شاهدا	دریسا و هموا کلهم بفساد
فقال لهم قولا بحیرا و ایقنوا	له بعد تکذیب و طول بعاد
کما قال للرهط الذین تهوّدوا	و جاهدهم فی الله کل جهاد
فقال و لم یملک له النصح ردّه	فان له ارصاد کل مرصاد
فانی اخاف الحاسدین و انه	اخوالکتب مکتوب بکل مداد[1]

و منها من قصیدة بائیه یذکر فیها قریشا بنعمة اهلاک اصحاب الفیل و دفعهم عنهم قوله:

فقوموا فصلوا ربکم و تمسحوا	بارکان هذا البیت بین الاخاشب
فعندکم منه بلاء و مصدق	غداة ابی یکسوم هادی الکتایب
کتیبته بالسهل یمشی و رجله	علی القاذفات فی رؤس المناقب
فلما اتاکم نصر ذی العرش ردهم	جنود الملائک بین ساف و حاصب
فولوا سراعا هاربین و لم یوءب	علی اهله مِلجَیش غیر عصایب[2]

در حاشیه :اصله من الجیش فخفّیف بحذف النون و وصل المیم باللام علی غیر قیاس منه **تنبیه** عداوة قریش للنبی صلی الله علیه و سلم و قولهم انک تسبّ ابائنا و تشتم آلهتنا أدلّ دلیل علی ان اباه صلی الله علیه و سلم لم یکونوا مشرکین عبدة اصنام و الّا لقالوا له شتمت اباءک و ان اباطالب لم یکن یعبد الأصنام و الّا لغاظه ذلک منه و لما قام معه و نصره او لقال له استثن صنمی أو توسل الیهم بآلهتهم فی قصیدته المذکورة و لم یفعل بل انما توسّل بالله و بالبیت و المشاعر و بالحجاج و بالله التوفیق

فصل هذا الذی اخترناه من کون نجاة ابی‌طالب لما کان عنده من التصدیق القلبی الکافی فی النجاة فی الأخرة هو طریق المتکلمین من ائمتنا الاشاعرة والماتریدیة رضی الله عنهم و ما دلت علیه احادیث الشفاعة المتقدمة و قد علمت انه لا منافاة بین القول بالنجاة و بین

۱. سیرة ابن اسحاق، ج ۲، ص ۵۷ فیه: «فانی أخشی الحاسدین...».

۲. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۸-۳۹.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

الأحاديث الدالة على عذابه و دخوله النار لجواز كون الدخول لترک النطق بالشهادتين أو ترک الصلوة كما مرّت الأشارة اليه و هذه الطريقة جادة الاشاعرة لا يمكن ان احداً ينكرها و قد ذهب جمع من ائمة الآل الى انه كان قد اسلم و آمن بالنبى صلى الله عليه و سلم فى اوائل البعثة و لكنه كان يكتم ايمانه حفظاً للنبى صلى الله عليه و سلم فان قريشا لاعتقادهم انه على الشرک كانوا يُراعون حقوقه و ذممه و يحمون ذماره و لو اظهر الأسلام لعادوه كبقية المومنين فربما توصّلوا الى ما ارادوا من رسول الله صلى الله عليه و سلم و قد مرّ انه صلى الله عليه و سلم قال "ما نالت قريش منى حتى مات ابوطالب"[1] هذا معناه و ممن قال بذلک الامام المنصور بالله من ائمّة الزيديّه حيث يقول فى جواب ابيات ابن المعتز التى اولها:

بنى عمّنا راجعوا ودنا وسيروا على السنن الاقوم
لنا مفخر و لكم مفخر و من يعلم الحق لا يندم
فانتم بنوا ابنته دوننا و نحن بنوا عمّه المسلم
ما لفظه بنى عمنا انّ يوم الغدير يشهد للفارس المعلم

الى ان قال:

فنحن بنوا ابنته دونكم و نحن بنوا عمه المسلم
حَماهُ اَبونا ابوطالب و اسلَم و الناس لم يسلم
و قد كان يكتم ايمانه و اما الولآء فلم يكتم

و على هذا فابوطالب من السابقين الأولين و هذا ان لم اقف عليه لغيره فانه غير بعيد من مناصرة ابى‌طالب له صلى الله عليه و سلم كما مرّ.

نعم ينافيه قوله صلى الله عليه و سلم فى الصحيح يا عم قل كلمة احاجّ بها يوم القيمة[2] و قوله لعمه العباس انى لم اسمعه الا ان يحمل قوله و اسلم على انه آمن بقلبه و لم يكن ينطق بلسانه فيرجع لما قررناه و الله اعلم.

و ادّعت الشيعة الامامية اسلامه و نطقه بالشهادتين عند الموت قال الحافظ ابن حجر فى الأصابة و ذكر جمعٌ من الشيعه انه مات مسلماً و تمسكوا بما نُسب اليه من قوله:

---

۱. الكامل فى التاريخ، ج ۲، ص ۹۱ فيه: «ما نالت قريش مني شيئا أكرهه حتى مات أبو طالب».

۲. صحيح البخارى، ج ٤، ص ٢٤٧ «بإختلاف يسير».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

و دعوتنی و علمت انک صادق (البیتین المتقدمین) قال و قد وقفت علی تصنیفٍ لبعض الشیعة یثبت فیه اسلام ابی‌طالب بادلةٍ منها: ما أخرجه من طریق یونس بن بکیر عن محمد بن اسحق عن العباس بن عبدالله بن معبد بن عباس عن بعض اهله عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما اتی رسول الله صلی الله علیه و سلم اباطالب فی مرضه قال له یا عمّ قل لا اله الا الله کلمة استحل لک بها الشفاعة یوم القیمة قال یابن اخی و الله لو لا ان تکون مسّبة عَلَیَّ و علی اهلی من بعدی فیرون انی قلتها جزعًا عند الموت لقلتها لا اقولها الّا لأسّرک بها فلما ثقل ابوطالب روی یحرّک شفتیه [حاشیه مالک نسخه] لا یخفی ان کلمة لا اله الا الله لا یلزم تحرک الشفتین فالظاهر انه یلفظ بالواو و کلمة محمد رسول الله فتدبّر] فاصغی الیه الله العباس فسمع قوله فرفع عینه فقال قد قالها و الله الکلمةَ التی سأله عنها انتهی[1].

قلت و لفظ ابن هشام فلما تقارب من ابی‌طالب الموت نظر العباسُ الیه یحرک شفتیه قال فاصغی الیه باذنه قال فقال یا ابن اخی لقد قال اخی الکلمة التی امرته ان یقولها فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لم اسمع قال الحافظ بن حجر الحدیث ضعیف و بتقدیر ثبوته فقد عارضه ما هو اصح منه ففی الصحیحین من طریق الزهری عن سعید بن المسیب عن ابیه ان اباطالب لما حضرته الوفاة دخل علیه النبی صلی الله علیه و سلم و عنده ابوجهل و عبدالله بن ابی امیة فقال یا عم قل لا اله الا الله کلمة احاجّ لک بها عند الله فقال له ابوجهل و عبد الله بن ابی امیه یا اباطالب اترغب عن ملّه عبد المطلب فلم یزالا به حتی قال آخر ما قال هو علی ملة عبد المطلب فقال النبی صلی الله علیه و سلم لأستغفرن لک ما لم انهَ عنک و نزلت (ما کان للنبی و الذین امنوا)[2] الایة

اقول اما کونه ضعیفًا فقد مرّت له شواهد غیر واحد و سیاتی ایضا مع کونه فی المناقب و اما کونه عارضه ماهو اصح منه فالجواب انه لا یعارضه و انما تکون المعارضة اذا لم یمکن الجمع فقد اتفقوا علی ان الجمع مقدم علی الترجیح و هنا یمکن الجمع بان یقال قوله هذا عند حضور من ذکر من قریش و قوله الأول بعد ما ذهبوا فیکون نطقه بالشهادتین ناسخًا لحدیث الصحیحین و الدلیل علی هذا روایةُ ابن هشام لحدیث ابن

۱. الإصابة، ج ۷، ص ۱۹۸ «باختلاف یسیر».

۲. صحیح البخاری، ج ٤، ص ۲٤۷.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

عباس السابقه فان فيها قال رسول الله صلي الله عليه و سلم يعنى لقريش تقولون لا اله الا الله و تخلعون ما تعبدون من دونه قال فصفقوا بايديهم ثم قالوا اتريد يا محمد ان تجعل الألهة الها واحداً ان امرک لعجب ثم قال بعضهم لبعض انه و الله ماهذا الرجل بمعطيكم شيئا مما تريدون فانطلقوا و امضوا على دين ابائكم حتى يحكم الله بيننا و بينه قال ثم تفرقوا فقال ابوطالب و الله يا ابن اخى ما رايتک كلفتهم شططا و فى نسخة سَخَطا قال فلما قالها ابوطالب طمع رسول الله صلى الله عليه و سلم قال فجعل يقول له اى عم فانت فقلها استحلّ لک به الشفاعة الحديث المتقدم[1] فكانه لما تفرّقوا تأخر ابوجهل و عبدالله بن ابى اميه ينتظرون جوابًا الين من رسول الله فقال ابوطالب ما قال يسمعها ان الذى طلبه النبى منهم ليس بشطط فطلب منه رسول الله اَن يقولها فاجاب بما اجاب مداراةً لهما لئَلّا ينفرهما خشية ان يؤذوا رسول الله بعده ثم بعد ما ذهبوا كلهم و ايقن بالموت نطق بها لما كان منطويا عليه فى صحته من التوحيد و التصديق فيكون هذا الحديث ناسخا لحديث الصحيحين لا معارضًا له كما جعل ابن شاهين و غيره حديث احياء الأبوين مع ضعفه عنده ناسخًا لحديث مسلم و غيره و قوله صلى الله عليه و سلم فى رواية ابن هشام لم اسمع[2] لا يدل على عدم قوله فقد قال للعباس يوم بدر بعد ان قال انا كنت مسلما لا ادرى اما ظاهرک فكنت علينا و اخذ منه فدآء نفسه و ثلاثة ابنى اخويه و حليفه فلم يُصدِّق عبّاسًا و لم يكذبه كذلک لم يكذبه هنا و لم يصدق لان عباسا اذ ذاک لم يكن اسلم و قد ظهر لک بان هذا الجواب يُغنى عن الجواب بان ابا طالب قد علم ان عبدالمطلب كان على التوحيد فلهذا قال هو على ملة عبدالمطلب فان هذا و ان كان جوابًا صحيحًا ايضًا كما سبقت منا الأشارة اليه و لكن انما يحتاج اليه عند تحقق المعارضة و قد قررنا انه لا معارضة و لا ينافيه قوله اخرما قال لان المراد آخر ما قال فى ذلک المجلس أو آخر ما راجع به رسول الله صلى الله عليه و سلم و هذا كان فى مجلس آخر و من عند نفسه من غير طلب احد منه و يفصح بذلک رواية مسلم حتى قال ابوطالب آخر ما كلّمهم هو على ملة عبد المطلب[3] فان الضمير المنصوب فى كلّمهم لابى جهل و من معه من كفار قريش فدلّ على انه آخر

۱. السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۸۳-۲۸٤.
۲. السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۸٤.
۳. صحيح مسلم، ج ۱، ص ٤۰.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

کلامه مفهم لا آخر ما تکلم به مطلقا ثم قال الحافظ ابن حجر و من ادلته ما اخرجه من طریق المبارک عن صفوان بن عمرو عن ابن عامر الهوزنی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج معارضًا جنازة ابی‌طالب و هو یقول وصلتک رحم قال و هو مرسل و مع ذلک فلیس فی قوله وصلتک رحم ما یدل علی اسلامه بل فیه ما یدل علی عدمه و هو معارضته اذ لو کان اسلم لمشی معه و صلی علیه انتهی.[۱]

اقول الدلیل لا یطابق الدعوی اذ الدعوی ان کلمة وصلتک رحم لا تدل علی اسلامه و الدلیل علی ان عدم صلاته علیه لا یدل هذا ان جعلناه معارضة و ان جعلناه منعا فکذلک سند المنع یباین المنع و مع هذا فنقول بل الکلمة دالة لغة علی اسلامه اذ لا رحم بین الکافر و المؤمن بعد الموت و لا انساب بینهم یومئذ و قد قالها بعد موته و اللفظة من حیث اللغة تحتمل الاخبار و الدعآء و علی الوجهین حاصل لأنّ دعاءه صلی الله علیه و سلم مستجاب و عدم صلوته علیه لعدم مشروعیتها حینئذٍ و عدم مشیه فی جنازته قد یکون حذراً من سفاهة المشرکین و اذاهم فقد قال اهل السیر لما مات ابوطالب نالت قریش من رسول الله صلی الله علیه و سلم من الأذی ما لم تکن تطمع فیه فی حیاة ابی‌طالب حتی اعترضه سفیه من سفهآء قریش فنثر علی راسه ترابًا فدخل صلی الله علیه و سلم بیته و التراب علی رأسه فقامت الیه احدی بناته فجعلت تغسل عنه التراب و هی تبکی و رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لها لا تبکی یا بنیّة فان الله مانع اباک و یقول بین ذلک ما نالت منی قریش شیئا اکرهه حتی مات ابوطالب.[۲]

هکذا رواه ابن سید الناس فی السیرة و یؤید استعجال اذاهم له انهم قاموا من عند ابی‌طالب مغضبین حاقدین علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فلا یبعد ان یکون ترک المشی فی جنازته اتقاء من شر اولئک السفهآء و اما کون الحدیث مرسلا فالمرسل یحتج به عند الاکثرین مطلقا و عند الامام الشافعی و من وافقه اذا اعتضد بمسند و لو ضعیفا و هذا قد اعتضد بالمسند السابق و له شاهد آخر ضعیف سیئاتی و شاهد اخر اقوی أورده السیوطی فی الخصایص قال اخرج ابن عساکر عن عمرو بن العاص سمعت رسول الله

---

۱. الإصابة، ج ۷، ص ۲۰۰.

۲. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۸۳.

صلی الله علیه و سلم یقول ان لابی‌طالب عندی رحما سابلّها ببلالها[1] قال و منها ما ذکره من طریق راشد الحنّاق [الحمانی] قال سئل ابوعبدالله یعنی جعفر بن محمد الصادق عن اهل الجنة فقال الانبیآء فی الجنة و الصالحون فی الجنة و الأسباط فی الجنة و اکمل العالمین یحشر محمد صلی الله علیه و سلم یقدم ادم فمن بعده من ابائه و هذه الأصناف یحدثون به و یحشر عبد المطلب به نور الانبیاء و جمال الملوک و یحشر ابوطالب فی زمرته فاذا صاروا فی حضرة الحساب و تبوّأ اهل الجنة منازلهم و دحر اهل النار ارتفع شهاب عظیم لا یشکّ من رآه انه عموم من النار و یحضر کل من عرف ربّه من جمیع الملل و لم یعرف نبیّه و من حشر امة وحده و الشیخ الفانی و الطفل فیقال لهم ان الجبار تبارک و تعالی یأمرکم ان تدخلوا هذه النار فکل من اقتحمها خلص الی أعلی الجنان و من کع عنها غشیته اخرجه عن ابن بشر احمد بن ابراهیم بن یعلی بن اسد عن ابن صالح الحمادی عن ابیه عن جدّه سمعت راشد الحمانی فذکرها قال الحافظ ابن حجر و هذه سلسة شیعة غلاة فی رفضهم و الحدیث الأخیر ورد من عدة طرق فی حق الشیخ الهرم و من مات فی الفترة و من ولد اکمه اعمی اصم و من ولد مجنونا أو طری علیه الجنون قبل ان یبلغ و نحو ذلک و انَّ کلاً منهم یدلی بحجة و یقول لو عقلت أو ذکرت لأمنت فیرفع لهم نارٌ و یقال ادخلوها فمن دخلها کانت علیه بردا و سلامًا و من امتنع ادخلها کرها هذا معنی ما ورد من ذلک و قد جمعت طرقه فی جزءٍ کبیر و نحن نرجو ان یدخل عبد المطلب و ال بیته فی جملة من یدخلها طائعا فینجو لکن ورد فی ابی‌طالب ما یدفع ذلک و هو ماتقدم من آیة براءة و ما ورد فی الصحیح عن العباس بن عبد المطلب انه قال للنبی صلی الله علیه و سلم ما اغنیت عن عمک ابی‌طالب فانه کان یحوطک و یغضب لک فقال هو فی ضحضاح من النار و لو لا انا لکان فی الدرک الأسفل فهذا شأن من مات علی الکفر و لو کان مات علی التوحید لنجا من النار اصلا و الاحادیث و الاخبار المتکاثرة طافحة بذلک انتهی کلام الحافظ ابن حجر بلفظه[2].

اقول و بالله التوفیق لیس فی الحدیث ما ینکر الا کون ابی‌طالب فی زمرة عبد المطلب و بیانه ان اخر الحدیث کما اقر هو بنفسه ورد من عدة طرق و قد سقناها فی سداد الدین عند

۱. تاریخ مدینة دمشق، ج ٦٦، ص ٣٣٦.

۲. الإصابة، ج ۷، ص ۲۰۱-۲۰۲ «بإختلاف یسیر».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

بیان امتحان اهل الفترة و اما صدر الحدیث فله شواهد کثیرة صحیحة منها آدم و من دونه تحت لوائی و اما ان عبد المطلب یعطی نور الأنبیآء و جمال الملوک فلانه کان علی التوحید فیبعث وحده کمن اخبر النبی صلی الله علیه و سلم عن امثاله انه یبعث امّة وحده و من یبعث امةً وحده لا یبعد ان یعطی نور الانبیآء لانه مستقل لا تابع و له شاهد روی البیهقی و ابو نعیم عن کعب الأحبار انه قال فی التوراة فی صفة امّة محمد انهم فی القیامة یعطون نور الانبیاء اورده السیوطی فی الخصائص الکبری و عدّه من خصائص هذه الأمة و اما انه یعطی جمال الملوک فلانه کان سیّد قریش فی زمانه فهو فی ذلک ملحقٌ بالملوک الذین عدلوا و ما ظلموا علی انه لیس فی الحدیث تصریح بان عبدالمطلب یدخل الجنة قبل الامتحان بل ظاهر السیاق یدل علی انه یمتحن و بعد الامتحان لا یبعد دخوله الجنة بل هو نفسه ممن جوزّه و ارتجاه و اماکون ابی‌طالب فی زمرته فیوجّه بان یحمل توقفه فی النطق بالشهادتین علی ظاهر حدیث الصحیحین علی انه کان بذل جهده فی الدلیل فلم یظهر له احد الطرفین فیکون معذورا علی ما ذکرنا عن الغزالی فی المقدمة الاولی من سدادالدین فکان حکمه حکم اهل الفترة فناسب ان یکون فی زمرة عبد المطلب بهذا الاعتبار أو بان یحمل علی ان عبد المطلب صحابی علی ما ذهب الیه ابن السکن و غیره و هو الذی اخترناه و ابوطالب آمن به عند موته أو انه کان مصدقا بقلبه فکان فی زمرته و اما اذا جعلنا عبد المطلب من اهل الفتره و اباطالب ممن ادرک البعثه فیبعد ذلک و لا ینافی علی هذا الوجه فی عبد المطلب کونه یعطی نور الانبیآء فانه قد صار من هذه الأمة و کل واحد من هذه الأمة یعطی نور الأنبیآء کما تقدم علی انه قد اقتدی بابراهیم فی نذره ذبح الولد و اقتدی باسمعیل فی حفر زمزم وسنّ السقایة و سنّ دیة النفس مائة و له علی رسوله حق الأبوه و عظم الحرم فی زمن الفیل فلا یبعد ان یعطیه الله نورالانبیآء المشرعین المتبوعین و اما قوله ان حدیث الصحیحین یدفع ایمانه قلنا لا منافاة کما تقدّم و قوله ان هذا شأن من مات علی الکفر قلنا لیس شأن من مات علی الکفر ان یکون فی ضحضاح من النار بل شأنه ان یکون فی الدرک الأسفل من النار و قوله صلی الله علیه و سلم لو لا انا لکان فی الدرک الأسفل کلامٌ مفهوم واضح لآنه لو لا ان الله هداه به للایمان لمات کافرا و کان فی الدرک الأسفل کما قال صلی الله علیه و سلم فهو نظیر قوله فی ولد الیهودی الذی زاره صلی الله علیه و سلم فی مرضه و عرض علیه الأسلام فاسلم و مات

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

الحمد لله الذی انقَذه بی منَ النار[1] و حینئذ ظهرلنا معنی لطیف فی الحدیث الاخر کان فی غمرات من النار فشفعتُ فیه فاخرج الی ضحضاح منها و هو ان المعنی کان مشرفا علی دخول الغمرات حیث ابی یتشهّد ثم شفعتُ فیه فهداه الله للأیمان و لا ینافیه هذا قوله انا لم اسمع لجواز ان الله اخبره بعد ذلک و لکونه فی النار مع ان الأسلام یجب ما قبله لاحتمال انه دخل ببعض حقوق العباد الذی کانت علیه بعدالبعثه و لیس فی نزول قول الله تعالی (انک لا تهدی من احببتَ)[2] منافاة لهذا لان الله هو الذی هداه بعد ان آیس منه النبی صلی الله علیه و سلم ثم قال الحافظ ابن حجر و اخرج الشیعی ایضًا فی صفة وفاة ابی‌طالب من طریق علیّ بن محمد بن مقیم سمعت ابی سمعت جدی یقول سمعت علیّ بن ابی‌طالب یقول تبع ابوطالب عبدالمطلب فی کل احواله حتی خرج من الدنیا و هو علی ملته و اوصانی ان ادفنه فی قبره فاخبرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بذلک فقال اذهب فواره و انفذ لما امرکَ به فغسلته و کفّنته و حملته الی الحجون فنبشت عن قبر عبد المطلب فوجدته متوجّها الی القبلة فدفنتُه معه قال مقیم ما عَبد علیّ و لا احد من آبائه الّا الله تعالی الی ان ماتوا اخرجه عن ابی بشیر المتقدم ذکره عن ابی برده القسمی عن الحسن بن ماشاالله عن ابیه عن علی بن محمد بن مقیم قال و هذه سلسلة شیعة من الغلاة فلا تفرح به و قد عارضه ما هو اصح مما تقدم فهو المعتمد[3] اقول کون آباء علیّ لم یعبدوا الا الله قد مرّت ادلته بالنسبة لمن عدا ابی‌طالب و انهم کلهم کانوا علی التوحید فی سداد الدین و مما یؤکد ذلک انه لم ینقل من احد من اعمام النبی انه قال له لم تسب آباءنا و تشتم الهتنا و تسفه احلامنا[4] کما قالته بقیة قریش فلو عرفوا من ابائهم ذلک لقالوا اترک ذکر ابائک بسوء و اما عداوة ابی لهب فبسبب مصاهرته اباسفیان فکان یهوی هواهم فالظاهر ان اباطالب کان علی ملتهم فی ذلک و لو عبد ابوطالب صنما یلزم ان یکون اول من اشرک منهم و لم یثبت عنه بطریقٍ ثابتٍ ان ابا طالب اول من احدث الشرک و عبادة

۱. مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۲۷ «باختلاف یسیر».

۲. القصص (۲۸): ٥٦.

۳. الإصابة، ج ۷، ص ۲۰۲ «باختلاف یسیر».

٤. فتوح الشام، ج ۲، ص ۱٤۱ فیه: «یا محمد من امرک ان تسب الهتنا و تسفه احلامنا».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

الأصنام و الأصل عدم ذلک و قوله تبع عبد المطلب فی کل احواله فالمراد من مکارم الاخلاق و حمایة الذمار و الریاسة و قوله حتی خرج من الدنیا و هو علی ملته ان کان ملة عبد المطلب التوحید کما مرّ فلا اشکال او غیر ذلک فمعناه مدّة حیاته الی آخر عمره و هو اشارة الی ما قاله ابوطالب لقریش هو علی ملة عبدالمطلب و قد مر الجواب عنه فلا ینافی ان اباطالب آمن فی آخر نفس و لم یسمعه علیّ کما لم یسمعه رسول الله صلی الله علیه و سلم و اماکون السلسلة غلاة فلیس کل غالٍ یکذب و کم من الغُلاة رووا منهم فی الصحیح و لا سیما فقد تجمعت شواهد متعددة باجتماعها تکتسب قوة تفید موت ابی‌طالب علی الایمان و لبعض هذا الحدیث شاهد قد مر (در حاشیه روایة الخلا) و هو ما اخرجه ابن سعد و ابن عساکر عن علیّ قال اخبرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بموت ابی‌طالب فبکی فقال اذهب فغسِّله و کفّنه و وراه غفر الله له و رحمه ففعلتُ الحدیث[1] علی ان اعتمادنا علی المسلک الأول الکافی فی النجاة و لا نحتاج الی هذا و لکنه زیادة تاکید للمُدعی و الله اعلم قال و قد استدل ایضا بقول الله تعالی "فالذین امنوا به و عزّروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون[2] " قال و قد صدقه ابوطالب و نصره بما اشتهر و علم و نابذ قریشًا بسببه مما لا یدفعه احد من نقلة الاخبار فیکون من المفلحین. قال و هذا مبلغهم من العلم لانا نسلم انه نصره و بالغ فی ذلک لکنه لم یتبع النور الذی انزل معه و هو الکتاب العزیز الداعی الی التوحید و لا یحصل الفلاح الا بحصول ما رتب علیه من الصفات کلها انتهی[3].

اقول اِن ارید بالفلاح اصل النجاة من النار فهو انما یترتب علی الأیمان الذی هو التصدیق عند المحققین کما مرّ فی المقدمة فقد حصلت له و ان ارید الفلاح التام فلا یلزم من عدم حصوله الکفر الحقیقی نعم یلزم منه الکفر الشرعی علی انا نقول قد اتبعه و آمن باتباعه لان الظاهر من العطف کما هو الأصل فیه ان الاتباع غیر الایمان و اذا کان غیره فیحمل الأیمان علی التصدیق و انما کان الاتباع فیما کان شرع حینئذ و لم یکن الا التوحید و صلة الأرحام و ترک عبادة الأصنام کما مرّ عن ابی‌طالب انه ساله بما بعثت فاخبره انه بعث بصلة

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۳.
۲. الأعراف (۷): ۱۵۷.
۳. الإصابة، ج ۷، ص ۲۰۲.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

الأرحام و ان یعبد الله لا یعبد معه غیره و لم یکن فی ذلک الوقت فرضت الصلوة و لا الزکوة و لاالصوم و لا الحج و لا الجهاد فلم یبق الا قول لا اله الا الله فان اعتبر بما یؤدی التوحید فقد مرّ انه نطق بالوحدانیه و بحقیقیه الرسالة و تصدیق النبی فی اشعاره و طلب النبی صلی الله علیه و سلم ذلک منه عند وفاته لیحوز ایمان الموافاه و ان لم یعتد به فتکون تلک قرائن علی انه کان مصدقا بقلبه و انما منعه من النطق به خشیة ان ینسبوه الی الجزع من الموت و الخوف من الموت عندهم عار و قد کانوا عریقین فی السیادة و المفاخر بحیث لا یرضون ان ینسب الیهم اقل قلیل مما یخالفها فلا یبعد ان یکون ذلک عندهم عظیما.

فایدة قال ابن هشام حدثنی زیاد بن عبد الله البکائی عن محمد بن اسحق قال تداعت قبائل من قریش الی حلف الفضول فاجتمعوا له فی دار عبدالله بن جذعان بن عمرو ابن کعب بن سعدبن تیم بن مرّة بن کعب بن لوی لشرفه و سنّه فکان حلفهم عنده و هم بنوا هاشم و بنوا المطلب و اسد بن عبدالعزی و زهرة بن کلاب و تیم بن مرة فتعاقدوا علی أن لا یجدوا بمکة مظلوما من اهلها او غیرهم ممن دخلها من سائر الناس الا قاموا معه و کانوا علی من ظلمه حتی ترد مظلمته فسمّت قریش ذلک الحلف حِلف الفضول.

قال ابن اسحق فحدثنی محمد بن زید بن المهاجر ابن قنفد التیمی انه سمع طلحة بن عبدالله بن عوف الزهری یقول قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقد شهدت فی دار عبدالله بن جذعان حلفا ما احب ان لی به حمرالنعم لو ادعی به فی الأسلام لاجبت انتهی[1].

فهذا الحلف کان اول من دعا الیه بنوا هاشم و بنوا المطلب و رئیسهم ابوطالب و هو مما حضره النبی صلی الله علیه و سلم قبل النبوة و اکده فی الإسلام فهذا الذی کانوا علیه عین ما جآء به النبی صلی الله علیه و سلم و هم علی ذلک بعد البعثة فاذا عمل به ابو طالب بعد البعثة و امر النبی به جاز ان یقال اتبعه و هذا الحلف معمول به فی الاسلام کما دل علیه الحدیث المارّ و قد ذهب الیه جمع من الصحابة کالحسین بن علی و عبدالله بن الزبیر و المسوربن مخرمه و عبد الرحمن بن عثمان التیمی و غیرهم فقد روی ابن هشام فی السیرة انه کان بین الحسین بن علی بن ابی‌طالب و الولید بن عتبة بن ابی سفیان منازعة فی مال کان بینهما بذی المروة و کان الولید یومئذٍ امیر المدینة من عمل عمه

۱. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۸۷.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

معاویه فکان الولید تحامل علی الحسین فی حقّه لسلطانه فقال له الحسین احلف بالله لتنصفنی من حقی او لأخذنَّ سیفی ثم لأقومنّ فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم لاَدعونَّ بحلف الفضول فقال عبدالله بن الزبیر و هو حاضر و انا احلف بالله لئن دعا به لأخذن سیفی ثم لاقومن معه حتی ینصف من حقه او نموت جمیعًا قال و بلغت المسور بن مخرمه بن نوفل الزهری و عبدالرحمن بن عثمان بن عبدالله التیمی فقالا مثل ذلک فلما بلغ ذلک الولید بن عتبة انصف الحسین من حقه حتی رضی رضی الله عنه[1].

قال اقضی القضاة الماوردی فی الاحکام السلطانیة و هذا و ان کان فعلا جاهلیا دعتهم الیه السیاسة فقد صار بحضور رسول الله صلی الله علیه و سلم له و ما قاله فی تاکید امره حکما شرعیا و فعلا نبویّاً انتهی.

و لم یکن بنو عبد شمس بن عبد مناف و بنو نوفل بن عبد مناف فی حلف الفضول و لما قدم محمدبن جبیر و کان اعلم قریش علی عبدالملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر فقال له یا ابا سعید الم نکن نحن و انتم یعنی بنی عبد شمس ابن عبد مناف و بنی نوفل ابن عبد مناف فی حلف الفضول قال انت اعلم قال لتخبرنی یا أبا سعید بالحق من ذلک قال لا والله لقد خرجنا نحن و انتم منه قال صدقت[2] و الله اعلم.

فایده اخری لما خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم خدیجة مضی معه حمزة و ابوطالب و حضر ابوبکر عقده و رؤسآء مضر فخطب ابوطالب فقال الحمدالله الذی جعلنا من ذریة ابراهیم و زرع اسمعیل و ضئضئ معد و عنصر مضر و جعلنا حضنة بیته و سواس حرمه و جعل لنا بیتا محجوجًا و حرما آمنا و جعلنا الحکام علی الناس ثم ان ابن اخی هذا محمد بن عبدالله لا یوزن به رجل الا رجح به فان کان فی المال قلَّ فان المال ظل زائل و امر حائل و محمد من قد عرفتم قرابته و قد خطب خدیجة بنت خویلد و بذل لها من الصداق ما اجله و عاجله من مالی کذا و کذا و هو و الله بعد هذا له نباء عظیم و خطر جلیل[3] فزوّجها ابوها منه و قیل عمها و قیل اخوها رواه ابن هشام فی سیرته و لنکتف بهذا المقدار فان فیه کفایة لأولی الأبصار الجالین عین بصیرتهم بکحل الاعتبار و الحمد لله رب

۱. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۸۷-۸۸.
۲. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۸۸.
۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ق ۲، ص ۵ «باختلاف».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم ختم الله لنا بالخیر و الحسنی و فتح بنوره منا العین الوسنأ أُمیّن و قد فرغ من تنمیق هذه الرسالة یوم السبت الثامن و العشرین من شهر جمادی الاخری من عام واحد و مائه و الف فی دمشق الشام لفقیر الی الله تعالی محمد سعید بن حسین القرشی الکوکنی ثم المدنی النقشبندی غفر الله له و لوالدیه و لمشایخه و لجمیع المسلمین و المسلمات و الحمد لله رب العالمین. آمین.

منابع

– المواقف. للقاضی عضد الدین عبد الرحمن بن أحمد الإیجی (ح ۶۸۰ – ۷۵۶). تحقیق عبد الرحمن عمیرة. الطبعة الأولی، ۳ مجلدات، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م.

– شرح المواقف. للسید الشریف علی بن محمد الجرجانی (م ۸۱۶). الطبعة الأولی، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۲۵ هـ / ۱۹۰۷ م.

– شرح صحیح مسلم. لأبی زکریا یحیی بن شرف النووی الشافعی (م ٦٧٦). ۱۸ مجلدا، بیروت، دار الکتب العربی، ۱٤۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م.

– الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة. لتقی الدین بن عبد القادر التمیمی (م ۱۰۱۰). تحقیق عبد الفتاح الحلو. ۴ مجلدات، دار النشر.

– عمدة القاری. لبدر الدین ابو محمد محمود بن احمد العینی (م ۸۵۵). ۲۵ مجلدا، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

– المعجم الکبیر. لأبی القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی (۲٦۰ – ۳٦۰). إعداد حمدی عبد المجید السلفی. الطبعة الثانیة، ۲۵ مجلدا، دار احیاء التراث العربی.

– مسند أحمد. لأبی عبد الله أحمد بن حنبل الشیبانی (١٦٤ – ٢٤١). ٦ مجلدات، بیروت، دار صادر.

– السنن الکبری. لأبی بکر أحمد بن الحسین بن علی البیهقی (۳۸٤ – ٤٥٨). ۱۰مجلدات، دار الفکر.

– مسند الشامیین. لأبی القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی (۲٦۰ – ۳٦۰). إعداد حمدی عبد المجید السلفی. الطبعة الثانیة، ٤ مجلدات، بیروت، موسسة الرسالة، ۱٤۱۷ هـ / ۱۹۹٦ م.

– صحیح مسلم. لأبی الحسین مسلم بن الحجّاج القشیری النیسابوری (۲۰٦ –۲٦۱). ۸ مجلدات، بیروت، دار الفکر.

– روضة الطالبین. لأبی زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی (م ٦٧٦). تحقیق الشیخ عادل أحمد عبد الموجود و الشیخ علي محمد معرض. ۸ مجلدات، بیروت، دار الکتب العلمیة.

– طبقات الشافعیة الکبری. لعبد الوهاب بن علی السبکی (۷۲۷ – ۷۷۱). تحقیق محمود محمد الطناحي و عبد الفتاح محمد الحلو. ۱۰ مجلدات، دار احیاء الکتب العربیة.

– الکشف و البیان عن تفسیر القرآن. لأبی اسحاق أحمد بن إبراهیم الثعلبی النیسابوری (م ٤٢٧). تحقیق أبی محمد بن عاشور. الطبعة الاولی، ۱۰ مجلدات، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱٤۲۲ هـ / ۲۰۰۲ م.

– سنن أبی داود. لأبی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی (۲۰۲ – ۲۷۵). تحقیق سعید محمد اللحام. الطبعة الاولی، مجلدان، دار الفکر، ۱٤۱۰ هـ / ۱۹۹۰ م.

– الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. لجلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (۸٤۹ – ۹۱۱). ٦ مجلدات، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر.

– جامع البیان عن تأویل آی القرآن. لأبی جعفر محمد بن جریر الطبری (م ۳۱۰). ۳۰ مجلدا، دار الفکر، ۱٤۱۵ هـ / ۱۹۹۵ م.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

– معانی القرآن. لأبی جعفر النحاس (م ۳۳۸). تحقیق الشیخ محمد علی الصابونی. الطبعة الاولی، ٦ مجلدات، جامعة أم القری، ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م.
– کتاب الام. لأبی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی (١٥٠ – ٢٠٤). الطبعة الثانیة، ٨ مجلدات، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٣ هـ / ١٩٨٣ م.
– فیض القدیر شرح الجامع الصغیر. لمحمد بن عبد الرؤوف المناوی (٩٥٢ – ١٠٣١/١٠٢٩). الطبعة الاولی، ٦ مجلدات، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٥ هـ / ١٩٩٤ م.
– الطبقات الکبری. لمحمد بن سعد کاتب الواقدی (١٦٨ – ٢٣٠). ٨ مجلدات، بیروت، دار صادر.
– مجمع البحرین و مطلع النیّرین. للشیخ فخر الدین بن محمد الطریحی (٩٧٩ – ١٠٨٧). إعداد السید أحمد الحسینی. الطبعة الثانیة، ٦ مجلدات، طهران، المکتبة المرتضویة، ١٣٦٢ ش.
– فتح الباری شرح صحیح البخاری. لأحمد بن علی بن حجر العسقلانی (٧٧٣ – ٨٥٢). الطبعة الثانیة، بیروت، دار المعرفة.
– الإتقان فی علوم القرآن. لجلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (٨٤٩ – ٩١١). تحقیق سعید المندوب. الطبعة الاولی، مجلدان، بیروت، دار الفکر، ١٤١٦ هـ / ١٩٩٦ م.
– سنن الترمذی. لأبی عیسی محمد بن عیسی بن سورة التِرمذی (٢٠٩ – ٢٧٩). تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف. الطبعة الثانیة، ٥ مجلدات، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٣ هـ / ١٩٨٣ م.
– المستدرک علی الصحیحین. لأبی عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاکم النیسابوری (م ٤٠٥). ٤ مجلدات، بیروت، دار المعرفة.
– تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن أبی حاتم). لعبد الرحمن بن محمد ابن ادریس الرازی ابن أبی حاتم (م ٣٢٧). ١٣ مجلدا، بیروت، دار الفکر، ١٤٢٤ هـ / ٢٠٠٣ م.
– المحلی. لأبی محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم (م ٤٥٦). ١١ مجلدا، دار الفکر.
– سنن ابن ماجة. لأبی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی (٢٠٧/٢٠٩ – ٢٧٣/٢٧٥). تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی. مجلدان، دار الفکر.
– کفایة الطالب اللبیب فی خصائص الحبیب (الخصائص الکبری). لجلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (٨٤٩ – ٩١١). مجلدان، حیدر آباد الدکن، دار الکتب العربی، ١٣٢٠.
– المصنف. لعبد الله بن محمد بن أبی شیبة الکوفی (م ٢٣٩). تحقیق سعید اللحام. الطبعة الاولی، ٨ مجلدات، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٩ هـ / ١٩٨٩ م.
– لسان العرب. لجمال الدین محمد بن مکرم بن منظور المصری (٦٣٠ – ٧١١). ١٥ مجلدا، قم، نشر أدب الحوزة، ١٤٠٥ هـ
– المعجم الأوسط. لأبی القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی (٢٦٠ – ٣٦٠). ٩ مجلدات، دار الحرمین، ١٤١٥ هـ / ١٩٩٥ م.
– السنة. لأبی بکر عمرو بن أبی عاصم الضحاک بن مخلد الشیبانی (م ٢٨٧). تحقیق محمد ناصر الدین الالبانی. الطبعة الثالثة، بیروت، المکتب الإسلامی، ١٤١٣ هـ / ١٩٩٣ م.
– صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان. لعلاء الدین علی بن بلبان الفارسی (٦٧٥ – ٧٣٩). تحقیق شعیب الارنؤوط. الطبعة الثانیة، ١٦ مجلدا، مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ هـ / ١٩٩٣ م.
– الموضوعات. لأبی الفرج عبد الرحمن بن علي بن الجوزي القرشي (٥١٠ – ٥٩٧). تحقیق عبد الرحمن محمد عثمان. الطبعة الاولی، ٣ مجلدات، المدینة المنورة، المکتبة السلفیة، ١٣٨٦ هـ / ١٩٦٦ م.
– الإصابة فی تمییز الصحابة. للحافظ أحمد بن علیّ المعروف بابن حجر العسقلانی (٧٧٣ – ٨٥٢). تحقیق الشیخ عادل أحمد عبد الموجود و الشیخ علي محمد معوض. الطبعة الاولی، ٨ مجلدات، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٥ هـ / ١٩٩٥ م.
– سبل الهدی و الرشاد. لمحمد بن یوسف الصالحي الشامي (م ٩٤٢) تحقیق الشیخ عادل احمد عبد الموجود و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]

الشيخ علي محمد معوض. الطبعة الاولى، ۱۲ مجلدا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٤ هـ / ١٩٩٣ م.
– تقريب التهذيب. للحافظ أحمد بن علىّ المعروف بابن حجر العسقلانى (۷۷۳ – ۸۵۲). تحقيق مصطفى عبد القادر عطا. الطبعة الثانية، مجلدان، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ هـ / ١٩٩٥ م.
– زاد المسير فى علم التفسير. لأبى الفرج عبد الرحمن بن علي بن الجوزي القرشي (٥١٠ – ٥٩٧). تحقيق محمد بن عبد الرحمن عبد الله. الطبعة الاولى، ٨ مجلدات، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧ م.
– التمهيد. لأبى عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النمرى الأندلسى (م٤٩٣). تحقيق مصطفى بن أحمد العلوى و محمد عبد الكبير البكرى. ٢٤ مجلدا. المغرب العربى، ١٣٨٧ هـ
– بداية المجتهد و نهاية المقتصد. لمحمد بن أحمد بن رشد القرطبى (٥٢٠ – ٥٩٥). مجلدان، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ هـ / ١٩٩٥ م.
– السيرة النبوية. لأبى محمد عبد الملك بن هشام (م ٢١٨/٢١٣). تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد. ٤ مجلدات، مصر، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٣ م.
– مجموعة الفتاوى. لابن تيميّة تقى الدين أحمد بن عبد الحكيم (٦٦١ – ٧٢٨). ٣٥ مجلدا.
– تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام. لمحمد بن أحمد الذهبي (م ٧٤٨). تحقيق عمر عبد السلام تدمري. الطبعة الثانية، ٥٢ مجلدا، بيروت، دار الكتب العربى، ١٤٠٩ هـ / ١٩٩٨ م.
– سيرة ابن اسحاق. لمحمد بن اسحاق المطلبى (٨٥ – ١٥٠). تحقيق محمد حميد الله. ٥ مجلدات، معهد الدراسات و الابحاث للتعريف.
– الكامل فى التاريخ. لأبى الحسن على بن أبى الكرام محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيبانى المعروف بابن الأثير الجزرى (٥٥٥ – ٦٣٠). ١٢ مجلدا، بيروت، دار صادر، ١٣٨٥ هـ / ١٩٦٥ م.
– صحيح البخارى. لأبى عبد الله محمد بن اسماعيل البخارى (١٩٤ – ٢٥٦). ٨ مجلدات، دار الفكر، ١٤٠١ هـ / ١٩٨١ م.
– تاريخ مدينة دمشق. لأبى القاسم على بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله المعروف بابن عساكر (٤٩٩ – ٥٧١). إعداد علىّ شيرى. ٧٠ مجلدا، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ هـ / ١٩٩٥ م.
– فتوح الشام. لأبى عبد الله محمد بن عمر الواقدي (م ٢٠٩/٢٠٧). مجلدان، بيروت، دار الجيل.
– تاريخ ابن خلدون. لعبد الرحمن بن محمد بن خلدون الحضرمى المغربى (م ٨٠٨). الطبعة الرابعة، ٨ مجلدات، بيروت، دار احياء التراث العربى.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.5.6]